

کومه له و «مارکسیسم انقلابی»

بیژن هیومن پور

بهمن ۱۳۶۲ (ژانویه ۱۹۸۴)



به خاطره
چریک فدائی خلق
رفیق شهید فرج‌الله نیک‌نژاد
تقدیم میشود.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
فروردین ماه ۱۳۶۳



<https://bijan.hirmanpour.net>

فهرست مطالب

۳	مقدمه
۶	۱ «مارکسیسم انقلابی» و حزب
۱۷	۲ کومه‌له و مسئله دهقانی
۲۳	۳ رفیق مُهتدی ناسیونالیسم خود را به حساب پرولتاریای کردستان می‌گذارد
۳۱	۴ «چند نمونه مشخص از طرز برخورد کومه‌له»
۳۱	آ کومه‌له نمی‌تواند خودمختاری در کردستان را با جنبش انقلابی در ایران پیوند بزند. .
	ب کومه‌له برای «حزب کمونیست ایران» به روال تبلیغات بورژوایی مبالغه و گزافه‌گویی
۳۴	می‌کند

زندگی نامه چریک فدائی خلق رفیق شهید فرج‌الله نیک‌نژاد

چریک فدائی خلق، پیشمرگه قهرمان، رفیق شهید فرج‌الله نیک‌نژاد در سال ۱۳۴۱ در شهر نور مازندران چشم به جهان گشود. بزودی تحت تأثیر جو انقلابی خانواده به مسائل سیاسی کشیده شد. نخستین سال‌های زندگی کوتاه و پُر بار سیاسی او مقارن با نبردهای پُرشکوه و مسلحانه خلق‌های ایران بر علیه امپریالیسم و رژیم وابسته شاه، تحت تأثیر و تداوم یک دهه مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق بود. در جریان این مبارزات در سال‌های ۵۲ - ۵۱ با اعتقاد به پیمان خونین و ناگسستنی‌ای که با خلق خود و بر علیه امپریالیسم بسته بود، به طور فعال شرکت جست و مانند هزاران تن از انقلابیون پس از استقرار رژیم وابسته به امپریالیسم خمینی در ارتباط با سازمان چریک‌های فدائی خلق قرار گرفت. اما خیلی زود متوجه شد که اینان از تمام سنن انقلابی چریک‌های فدائی خلق تنها نام آن را، آنهم به دروغ یدک می‌کشند. بنابراین هنگامی که این فرصت‌طلبان بر موج سهمگین مبارزات خلق‌ها مهار می‌زدند، رژیم را «ضدامپریالیست!» ارزیابی کرده و برای خمینی آرزوی سلامتی می‌کردند، در بهمن ۵۸ از آنها جدا شده و به صفوف چریک‌های فدائی خلق پیوست. چرا که ایمان داشت که تنها تئوری انقلابی پرولتاریا، تئوری مبارزه مسلحانه (هم استراتژی و هم تاکتیک) و تنها راه رسیدن به آزادی، مبارزه مسلحانه است.

در جریان فعالیت‌های انقلابی، رفیق فرج‌الله مقارن با انشعاب غیراصولی‌ای که در سال ۶۰ به چریک‌های فدائی خلق تحمیل شد، با توجه به چشم‌اندازهای غیرواقعی که منشعبین از گشودن «جبهه شمال» ترسیم می‌کردند، به آنان پیوست. پس از چند ماه حرکت در جنگل و شرکت در عملیات حمله به پاسگاه «لاویج» با جمع‌بندی این حرکت، رفیق فرج‌الله با درک دیدگاه‌های غلط حاکم بر جریان منشعب به این نتیجه دست یافت که این حرکت به بن بست خواهد رسید. صداقت انقلابی یک بار دیگر او را در پیوستن به صفوف پیشاهنگان راستین انقلاب یعنی چریک‌های فدائی خلق یاری کرد.

در ادامه فعالیت‌های انقلابی و خستگی‌ناپذیرش، رفیق فرج‌الله در تابستان ۶۱ به کردستان اعزام شد و در صفوف هم‌زمانش به کار پرداخت و در مقابله با یورش‌های وحشیانه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به کردستان، این امید انقلاب ایران، و تعرضات چریک‌های فدائی خلق بر علیه رژیم مزدور فعالانه شرکت جست. رفیق فرج‌الله که دیگر همه او را به اسم «کاک وریا» می‌شناختند در اکثر عملیات چریک‌ها در کردستان با رشادت و شور فراوان شرکت فعال داشت، به طوری که همیشه سرمشقی از شجاعت و شهامت برای سایر پیشمرگان بود.

برخی از این عملیات که رفیق فرج‌الله در آنها فعالانه شرکت داشت، عبارتند از عملیات چریک‌های فدائی خلق ایران در کاله دره و تصرف کامل پایگاه مزدوران، عملیات پایگاه مام زینه - خولیان، عملیات پایگاه عامد، مقابله با یورش رژیم در روستای خلیفان، عملیات بنا و یله، عملیات سوم خرداد در پایگاه زم‌زیران، عملیات حمران، عملیات مک لاه، عملیات سندلو و... همچنین در چند عملیات مین گذاری که رفقا با موفقیت انجام دادند او نقش برجسته‌ای را ایفاء نمود، به طوری که در مین‌گذاری مسیر پایگاه حبرند، رفیق مسئولیت عمل را مستقیماً برعهده داشت که در پی آن جیب فرماندهی پایگاه منهدم و فرمانده مزدور پایگاه به هلاکت رسید.

شهادت رفیق مختار نیک‌نژاد (پسرعموی فرج‌الله) نقطه عطفی دیگر در زندگی مبارزاتی رفیق فرج‌الله بود و عزم او را در ادامه راه سرخ طبقه کارگر، در انقلاب مسلحانه خلق‌های ایران صدچندان راسخ‌تر نمود.

رفیق یک بار دیگر با خلق خویش تجدید پیمان کرد که در جهت رشد و اعتلای سازمانی چریکهای فدائی خلق و در راه رهایی خلق‌های ایران تا آخرین قطره خون خود خواهد جنگید. مجموعه خصال انقلابی رفیق فرج‌الله، برخوردهای مسئولانه و جدیش در جهت پیشبرد اهداف سازمان، روحیه‌ای شاداب و پُرتلاش، وجودی خستگی‌ناپذیر و ظاهر آرام و مهربانش از او، انقلابی پیگیری ساخته بود که تمام وجودش را در آتش عشق و کنیه می‌سوزاند، عشقی بی‌امان به خلق و کینه‌ای عمیق به دشمنان خلق، همچنان که امروز نیز وقتی نام کاک وریا را بر زبان می‌آوریم او را با چنین خصوصیتی در مقابل خود مجسم می‌کنیم. رفیق فرج‌الله با توجه به تمام قابلیت‌ها و برخوردهای انقلابیش به عضویت سازمان پذیرفته شده بود و بزودی می‌بایست رسماً به عضویت سازمان درآید. سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۸/۱ چریک فدائی خلق، رفیق فرج‌الله نیک‌نژاد (کاک وریا) در درگیری روستای «پژوه» هنگامی که پیشمرگان چریکهای فدائی خلق با همراهی پیشمرگان مجاهد خلق و پیشمرگان کومه‌له در مقابل یورش وسیع ارتش ضدّ خلقی و پاسداران مزدور جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیسم به منطقه «آلان»، به مقاومتی قهرمانانه دست زده بودند، هنگامی که رفیق فرج‌الله با فریادهای مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش و زنده باد چریکهای فدای خلق و با آتش مسلسل خود می‌کوشید حلقه محاصره را برای رفقای خود بشکافد پس از به هلاکت رساندن چندین مزدور، مورد اصابت گلوله دشمنان خلق قرار گرفت و به شهادت رسید.

بدین‌ترتیب رفیق فرج‌الله نیک‌نژاد (کاک وریا) با پایان عمر کوتاه ولی پُربارش به عنوان یک چریک فدائی خلق و به عنوان کمونیستی که رهایی خلق‌های ایران از قید امپریالیسم و سگان زنجیریش را در وحدت و همبستگی مبارزاتی خلق‌های سراسر ایران می‌دید و لازمه تأمین رهبری طبقه کارگر را در انقلاب، شرکت کمونیست‌ها در مبارزات تمام خلق‌های ایران می‌دانست، خون سرخش در کردستان، این سنگر آزادی، به زمین ریخته شد و قلب پُر طپشش از حرکت بازایستاد. یادش گرمی و راهش پُر رهرو باد.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
فروردین ماه سال ۱۳۶۳

مقدمه

ما در پاسخی که به کمیته برگزارکننده کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۱۹ دادیم، متذکر شدیم که در صورت لزوم نظراتی را که در آن پاسخ به اجمال بیان کرده بودیم با تفصیل بیشتری تشریح خواهیم کرد. اکنون «حزب کمونیست ایران» تشکیل شده است و اسناد کنگره مؤسس آن منتشر گردیده است و مخصوصاً ما اساسنامه «حزب کمونیست ایران» و سلسله سخنرانی‌های رفیق مُهتدی را درباره این اساسنامه و مصاحبه او را پس از تشکیل «حزب کمونیست ایران» در دست داریم.

در تبلیغاتِ بلافاصله قبل از تشکیل کنگره مؤسس و هم چنین در اسناد کنگره و مصاحبه دبیرکل «حزب کمونیست ایران» با تئوری و تشکیلات ما چریکهای فدائی خلق ایران به نحوی برخورد شده است که تشریح مواضع ما و توضیح واقعیات را در پاره‌ای موارد ضروری می‌کند. مثلاً وقتی بیانیه «کنگره مؤسس...» مدعی می‌شود که گویا «در درون ما چریکهای فدائی خلق ایران» کسانی بودند که از جریان «مارکسیسم انقلابی» هواداری می‌کردند و یا دبیرکل «حزب کمونیست ایران» مدعی می‌شود که گویا ما معتقدیم «اول و به طور مشخص سرنگونی استبداد، بعداً و به طور کلی حزب کمونیست می‌بایست مطرح شود»^۱ - و، به این ترتیب، با لاقیدی کامل، تمام تاریخ و تئوری ما چریکهای فدای خلق ایران دستخوش تحریف قرار می‌گیرد

^۱ «کمیته برگزارکننده...» نظر ما را در این مورد به این صورت نقل کرد: «کومه‌له یک سازمان محلی - دهقانی و اتحاد مبارزان کمونیست یک گروه روشنفکری است» با قرار دادن آن در داخل گیومه به خواننده خود القاء می‌کرد که گویا این عیناً حرف ماست. در حالی که عین گفته ما در مورد سازمان اتحاد مبارزان کمونیست همین است که در مقدمه آمده و تأکید آن نیز بر فقدان پراکتیک نزد این سازمان است و همین امر است که آن را به «سازمان روشنفکری» تبدیل می‌کند. یعنی سازمانی که فقط به مطالعه تئوریک مشغول بوده و حتی نظرات خود را در مسائل عملی جنبش صرفاً از این مطالعه تئوریک بدست آورده است. ما با بیان این حقیقت به هیچ وجه قصد اهانت به «اتحاد مبارزان کمونیست» را نداشتیم و حتی منظورمان تأکید روی ترکیب روشنفکری اعضای این سازمان نبوده است. در حال حاضر همه سازمان‌های کمونیستی و حتی به یک عبارت همه سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون در ایران از لحاظ ترکیب اعضای اساساً روشنفکری هستند. در این مورد حتی سازمانی مثل

- ما بیش از پیش موظف می‌شویم تا با تکیه به تنها تئوری انقلابی و مارکسیستی منطبق بر شرایط ایران، یعنی مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک، تئوری و عمل این تحریف‌کنندگان را مورد تحلیل قرار دهیم و آنها را به خودشان و به توده‌ها بشناسانیم، انحرافات تئوریک شان را نشان دهیم و اسلوب‌های غیرپرولتاری و بورژوایی تبلیغاتی‌شان را افشاء نماییم و از این طریق به آنها کمک کنیم تا شاید از گردابی که به آن درغلطیده‌اند نجات یابند و توده‌ها را از آفات تبلیغات آنها در امان داریم.

«حزب کمونیست ایران» البته حزبی نوساز است و تاکنون با پراتیک انقلابی ویژه خود در صحنه ظاهر نشده است و ما جز برنامه آن چیزی در دست نداریم و برای آنکه بتوانیم به واقع و به طوری همه جانبه آن را مورد انتقاد قرار دهیم، طبعاً باید منتظر گام‌های عملی آن باشیم. به همین جهت نقد «حزب کمونیست ایران» در مقطع کنونی به نقد «نیروهای تشکیل دهنده» این حزب یعنی تئوری و پراتیک آنها تا زمان تشکیل حزب و رفتار آنها در جریان تشکیل «حزب کمونیست ایران» برمی‌گردد.

در میان این نیروها، اتحاد مبارزان کمونیست، همانطور که ما قبلاً در پاسخ به «کمیته برگزارکننده...» تذکر دادیم، به دلیل آنکه «به طور کلی یک سازمان روشنفکری بوده، فاقد هرگونه پراتیک انقلابی می‌باشد»^۲ قابلیت نقد جدی را فاقد است. سایر افرادی نیز که از سازمان‌های دیگر جدا شده و به نیروهای حزب پیوسته‌اند، برخلاف آنچه که بیانیه کنگره حزب مدعی است اینکار را پس از یک مرزبندی مشخص با تئوری و پراتیک سازمانی خود به نفع «مارکسیسم انقلابی» انجام نداده‌اند تا نقد تئوری و پراتیک آنها بتواند درک ما را از ماهیت «حزب کمونیست ایران» غنا بخشد.

در این میان کومه‌له، تنها سازمانی است که در موقعیتی قرار دارد که با انتقاد از آن می‌توان فعلاً و قبل از مشاهده پراتیک خود «حزب کمونیست ایران» تا حدی به ماهیت واقعی این حزب و تئوری راهنمای آن یعنی «مارکسیسم انقلابی» پی بُرد.

از کنگره دوم که کومه‌له به «مارکسیسم انقلابی» دست می‌یابد، همه جا می‌توان آثار این تئوری را در پراتیک آن دید. ما مخصوصاً در مسائل مربوط به کردستان می‌توانیم با نقد کومه‌له تا حد زیادی با «مارکسیسم انقلابی» و ماهیت برنامه و تشکیلات پیشنهادی این «مارکسیسم انقلابی» آشنا شویم. به همین جهت ما، حتی پس از تشکیل «حزب کمونیست ایران» و اعلان ورود کومه‌له به این حزب، باز کومه‌له را به عنوان طرف پُلُمیک خود پیرامون «مارکسیسم انقلابی» و برنامه و تشکیلات منتج از آن برمی‌گزینیم. ولی ما برای این گزینش خود دلیل دیگری هم داریم و آن این است که کومه‌له حتی پس از تشکیل «حزب کمونیست ایران» نیز هویت مستقل خود را کاملاً حفظ کرده است و به یک عبارت می‌توان گفت بالاخره کومه‌له نیز یکی از سازمان‌هایی است که حاضر نشده است به «حزب کمونیست ایران» بپیوندد و علیرغم تبلیغات «حزب کمونیست ایران»، کومه‌له استقلال سیاسی و تشکیلاتی کامل دارد، اگرچه مسئولین این

کومه‌له در واقع از لحاظ ترکیب سازمانی خود روشنفکری است و اگر این ترکیب روشنفکری نقص و یا عیبی باشد، نقص و عیب همه است. به همین دلیل ترکیب روشنفکری سازمان‌های کمونیستی است که مسئله پیوند با «توده‌ها» که اخیراً تا این حد مورد استهزا «مارکسیسم انقلابی» قرار می‌گیرد به یک معنی مسئله اساسی و مرم این روشنفکران شده است. درعین حال ما جزو آن دسته‌ای هم نیستیم که فکر می‌کند کومه‌له یک «سازمان محلی - دهقانی» است. اتفاقاً ما معتقدیم و در این جزوه به وضوح نشان خواهیم داد که کومه‌له آگاهانه از طرح مسئله دهقانی طفره می‌رود.
^۲ «مقدمه» درباره تئوری مبارزه مسلحانه، ص ۴، انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران.

سازمان در «حزب کمونیست ایران» نیز مسئولیت‌هایی برعهده گرفته‌اند. وقتی ما می‌بینیم که کومه‌له حتّی در روابط خارجی خود از «حزب کمونیست ایران» مستقل است و می‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد، چرا نتوان به یک مبارزه ایدئولوژیک مستقل با او دست زد؟ بخصوص که این مبارزه ایدئولوژیک در رابطه تنگاتنگ با موقعیت جنبش خلق گرد در درون جنبش انقلابی ایران باشد.

ما در جزوه حاضر مخصوصاً سه موضوع را برای مبارزه ایدئولوژیک خود انتخاب کرده‌ایم. یکی درک کومه‌له و «مارکسیسم انقلابی» از حزب کمونیست، دیگری برخورد کومه‌له و «مارکسیسم انقلابی» در رابطه با مسئله دهقانان و بالاخره درک کومه‌له و «مارکسیسم انقلابی» او از رابطه مسئله ملّی در کردستان و تشکّل پرولتاریای ایران. البتّه در هر مورد ما این فرصت را داریم که بحث‌های تئوریک را در رابطه با پراتیک کومه‌له پیش ببریم و آنها را حتّی‌الامکان عینی و زنده بررسی کنیم. همان طور که گفتیم یکی از دلائل انتخاب کومه‌له به عنوان طرف پُلیمک همین است که ما نزد کومه‌له پراتیکی می‌یابیم که سایر «نیروهای تشکیل دهنده حزب کمونیست ایران» فاقد آن هستند.

در پایان این جزوه ما با بررسی چند مورد مشخص پاره‌ای از نتایج عملی تزلزلات و انحرافات تئوریک کومه‌له را در جریان مبارزات پنج سال گذشته در ایران نشان می‌دهیم.

در پایان این مقدمه بار دیگر آرزو می‌کنیم که این انتقادات ما در حدّ خود به کمونیست‌های صادقی که صمیمانه معتقدیم به دنبال یک سراب فریبنده و تحت تأثیر تبلیغات بورژوایی در «حزب کمونیست ایران» گرد آمده‌اند، کمک کند تا موقعیت خود را درک نمایند و درصدد آن برآیند تا انرژی انقلابی خود را در خدمت سازماندهی مبارزه پرولتاریا و خلق‌های ایران قرار دهند.

«مارکسیسم انقلابی» و حزب

«کمیته برگزارکننده...» در جوابی که در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۲۶ به ما داد، ما را مورد استهزاء قرار داد و از جمله از ما خواست تا «سر از لاک خود بیرون» آوریم و از «محدوده کشمکش‌های خانگی در درون خانواده ازهم‌گسیخته چریکهای فدائی خلق قدیم و تفسیر مکرر رسالات اولیّه درباره مشی مبارزه مسلحانه» فراتر رویم. ما در این جا لازم می‌بینیم که برای این آقایان که هنوز هم سرشان را از لاک خود بیرون نیاورده‌اند توضیح بدهیم که از قضا ما از همان اول سرمان از لاکمان بیرون بود و با دقت مراقب اطرافمان بودیم و با دقت به ارزیابی همه چیز و همه کس می‌پرداختیم و مثلاً در همان مرداد ۱۳۵۸ یعنی آن وقتی که کومه‌له گمان می‌کرد انقلابی‌ترین سازمان سراسری در ایران، سازمان پیکار است و از او تئوری و تحلیل قرض می‌کرد، ما خطر اپورتونیسمی را که این سازمان در جنبش ما شیوع می‌داد متذکر می‌شدیم و مثلاً هنگام صحبت کردن از نفوذ مجدد حزب توده و بینش آن در جنبش کمونیستی می‌نوشتیم این گسترش اساساً به دلیل نفوذ اپورتونیسمی است که «رفقای پیکار» شاخص‌ترین و خطرناک‌ترین جلوه آن را در جنبش کمونیستی ما بروز می‌دهند.^۲ ولی آنها که به ما می‌گویند سرمان را از لاک خود بیرون بیاوریم، می‌بایست تا اردیبهشت ۶۰ و کنگره دوم کومه‌له صبر کنند و از آنهم بیشتر منتظر بمانند تا رفتار سردمداران پیکار را پس از خرداد ۶۰ ببینند و آن وقت تازه به طور کنایه‌آمیز در پاره‌ای از نوشته‌های خود، آنها را سرزنش نمایند و بلافاصله با تبیین همه این‌ها با بینش «پوپولیستی»، خیال خودشان را راحت کنند و سرشان را دوباره به لاکشان بکشند. نه! ما با این آقایان لازم نیست در این مورد صحبتی بکنیم. وضعیت ما از این لحاظ برهمه روشن است.

ما در این جا صرفاً به این بخش از گفته «کمیته برگزارکننده...» می‌پردازیم که از ما می‌خواهد از

^۲ «مقدمه» درباره تئوری مبارزه مسلحانه، ص ۴، انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران.

«تفسیر مکرر رسالات اولیه درباره مشی مبارزه مسلحانه» فراتر رویم.

پیش از ورود به بحث توضیح یک موضوع را لازم می‌دانیم و آن این است که در نزد ما چریکهای فدائی خلق ایران، تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، که همانا انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط حاکمیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن در کشور ماست، معمولاً مترادف و به جای اصطلاح «مارکسیسم - لنینیسم» به کار می‌رود. برای آنکه تمایز درک انقلابی خودمان را از مارکسیسم - لنینیسم با مارکسیسم - لنینیسم تحریف‌شده‌ای که خیل اپورتونیست‌ها مشغول تبلیغ و اشاعه آن هستند بلافاصله و به روشنی نشان دهیم و بر این امر تأکید بورزیم که جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم در انطباق خلاق آن با شرایط مشخص بروز می‌کند.^۴ پس هر بار که ما اصطلاح تئوری مبارزه مسلحانه را به کار می‌بریم آن را در این دید وسیع و نه تنها به معنای «مشی مبارزه مسلحانه» در نظر داریم، گرچه این مشی جای ویژه‌ای در درون این تئوری دارد.

حالا می‌پردازیم به استهزاء مورد نظر «کمیته برگزارکننده...» که از ما می‌خواهد از «تفسیر مکرر رسالات اولیه...» فراتر برویم. نگاهی کوتاه به فهرست انتشارات چریکهای فدائی خلق از قیام بهمین به این طرف کافی بود تا به نویسندگان این جوابیه نشان دهد که ما از «تفسیر رسالات اولیه» خیلی فراتر رفته‌ایم. تئوری مبارزه مسلحانه یا مارکسیسم - لنینیسم در نزد ما بهیچوجه یک شریعت جامد نبوده، بلکه راهنمای عمل است و به همین جهت نیز ما، در شرایط تازه، البته با تکیه بر اصول تئوری مبارزه مسلحانه تحلیل و ارزیابی جدید خود را از اوضاع ارائه و تبلیغ کرده‌ایم و تا جایی که در وسعمان بود آن را به مورد اجراء گذاشته‌ایم. ولی ما از این رفقا نمی‌خواهیم این حداقل واقع‌بینی را داشته باشند. نه! اینها اگر چنین نکنند، و اگر همه را نفی نکنند، کار اثبات خودشان بسیار دشوار می‌شود. ولی درعین حال، این واقعیتی است که کار زیادی بر سر تشریح و توضیح - و یا به عبارت جوابیه «تفسیر» نظرات بنیانگذاران سازمان، و یا باز به قول جوابیه «رسالات اولیه»، گذاشته‌ایم. نگاهی کوتاه به ادبیاتی که ما در این زمینه بوجود آورده‌ایم نشان می‌دهد که قسمت بزرگی از این توضیحات برای نشان دادن تحریفاتی است که اپورتونیست‌ها هنگام انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه در تشریح این تئوری وارد کردند و ما ناگزیر بودیم برای پاسخگویی به این انتقادات ابتدا تحریفی را که آنها در تئوری ما بعمل می‌آوردند تا مجال انتقاد به آن را داشته باشند، نشان دهیم.

اگر حجم ادبیات ما در این زمینه زیاد شده است تقصیر اصلی آن به گردن خود همین اپورتونیست‌هاست که حالا زیادی حجم این ادبیات را هم دستاویز استهزاء قرار می‌دهند. مثلاً آیا ما می‌توانیم به انتقادات بی‌پایه‌ای که دبیرکل «حزب کمونیست ایران» در مصاحبه‌ای که بلافاصله پس از تشکیل این حزب انجام داد بپردازیم بدون آنکه از پیش تحریفی را که وی در توضیح نظرات ما انجام می‌دهد، افشاء کنیم؟ وقتی او می‌گوید به نظر آنها «اول به طور مشخص» «جبهه خلق» بعداً و به طور کلی حزب طبقه کارگر، اول و به طور مشخص «ارتش خلق» بعداً و به طور کلی حزب پرولتری، اول و به طور کلی سرنگونی استبداد، بعداً و به طور کلی حزب کمونیست»، ما ناچاریم از او بپرسیم که در کجا مطالب به این شکل ردیف شده

^۴ از این لحاظ کار ما شباهت زیادی دارد به کار «نیروهای تشکیل‌دهنده حزب کمونیست ایران» که برای متمایز کردن مارکسیسم ویژه خود از اصطلاح «مارکسیسم انقلابی» استفاده می‌کنند.

است؟ از تمام این سه حالت فقط حالت اول تا حدی با واقعیت تطبیق می‌کند - آنهم نه به این شکل بیروح و غیرمبارزاتی، بلکه به شکل زنده، یعنی به این صورت که جبهه‌ای از نیروهای با منشاء طبقاتی مختلف [که] حاضرند برای سرنگونی حاکمیت وابسته به امپریالیسم دست به مبارزه مسلحانه بزنند بر تشکیل حزب کمونیست مقدم است. دبیر کل حزب کمونیست ایران روح مبارزاتی تعالیم مبارزه مسلحانه را حتی در این قسمت از گفته‌شان که تا حدی با واقعیت این تعالیم تطبیق دارد، کمرنگ می‌کند. رفیق مسعود احمدزاده می‌گوید: «سابقاً ضرورت مبارزه مسلحانه را به طور کلی می‌پذیرفتیم و ایجاد حزب به عنوان یک مسئله مشخص مطرح بود، اما اینک مبارزه مسلحانه به صورت یک مسئله مشخص مطرح است و ضرورت ایجاد حزب را به طور کلی می‌پذیریم».^۵ و باز می‌گوید: «در چنین مبارزه‌ای هر گروه انقلابی، چه کمونیست و چه غیرکمونیست، می‌تواند شرکت داشته باشد. پس، از لحاظ سازماندهی بهتر و وسیع‌تر مبارزه، از لحاظ وحدت نیروهای انقلابی...، اتحاد تمام گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی و ضدامپریالیستی که مشی مبارزه مسلحانه را، چه در شهر و چه در روستا، بپذیرند امری است بسیار مبرم‌تر و فوری‌تر از اتحاد نیروهای پرولتری در چارچوب حزب طبقه کارگر. ایجاد جبهه واحد، قبل از ایجاد حزب طبقه کارگر، در دستور روز انقلابیون قرار می‌گیرد».^۶

مبارزه مسلحانه به این نحو، از همان آغاز، هدف استراتژیک خود را برای [محو] سلطه امپریالیسم از طریق درهم شکستن قدرت دولتی آن و برقراری جمهوری دموکراتیک نوین قرار می‌دهد نه صرفاً ساختن حزب، گرچه در جریان بسط مبارزه مسلحانه شرایط تشکیل حزب نیز فراهم می‌شود. «بدین ترتیب ایجاد حزب طبقه کارگر یک هدف مشخص نیست که مبارزه مسلحانه در خدمت تحقق آن قرار داشته باشد، بلکه مشخص کننده مرحله جدید در مبارزه است».^۷

این است چکیده آموزش تئوری مبارزه مسلحانه در این زمینه که به نحوی ناقص و سطحی در قسمت اول اظهار دبیرکل (ح - ک - ا) منعکس است. ولی آیا در این تئوری چیزی هست که دو ادعای دیگر ایشان - «اول و به طور مشخص سرنگونی استبداد، بعداً و به طور کلی حزب کمونیست» - را نیز ثابت کند؟ در کجای تئوری مبارزه مسلحانه گفته شده است ابتدا باید ارتش خلق تشکیل شود سپس حزب کمونیست؟^۸ در کجای این تئوری اظهار شده است که قبل از تشکیل حزب باید استبداد سرنگون گردد؟ مگر یکی از دستاوردهای تئوری مبارزه مسلحانه در تحلیل قدرت سیاسی در ایران اثبات همین امر نبود که مادام که نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم برجاست استبداد و دیکتاتوری آشکار، قهراً شکل حکومتی این کشور است. مطلبی که «حزب کمونیست ایران» هم بدون ذکر مأخذ در برنامه خودش گنجانده است ولی طبعاً به دلیل اپورتونیسم و ناپیگیری خود نتوانسته است نتایج عملی قبول این نظر را در برنامه خود به

^۵ یادداشت شماره ۲ ص ۱۵۳، مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک.

^۶ یادداشت شماره ۹ ص ۱۵۶، مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک.

^۷ یادداشت شماره ۲ ص ۱۵۲، مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک.

^۸ رفیق مسعود می‌گوید: «ساختمان حزب پروسه‌ایست طولانی و متناظر با ساختمان ارتش توده‌ای» (ص ۱۵۹ تأکید از ماست). او می‌گوید: «متناظر با ساختمان ارتش توده‌ای» نه متعاقب آن. تعیین کردن زمان معینی برای تشکیل حزب به شرایطی نیاز دارد که از پیش نمی‌توان گفت در چه زمانی فراهم می‌شوند، ولی آنچه مسلم است حزب برای «تأمین هژمونی پرولتاریا، ادامه انقلاب تا مرحله سوسیالیسم» (همانجا) لازم است.

حساب آورد و بفهمد که اگر این تز درست است، پس «جمهوری انقلابی کارگران و دهقانان» مورد نظر برنامه او غیرممکن است.

برگردیم به موضوع «تفسیر رسالات اولیه»! به نویسندگان جوابیه بگوییم که این طور می‌شود که ما منظم‌اً مجبور می‌شویم به «رسالات اولیه» مان برگردیم تا نشان دهیم که اپورتونیست‌ها در مورد تئوری ما به شنوندگان و خوانندگان خود دروغ می‌گویند.

حال ببینیم این نظر، اول جبهه بعد حزب در شرایط ایران غلط از آب درآمده است که دبیرکل (ح - ک - ا) آن را به استهزاء می‌گیرند؟ ببینیم آیا اینکه حزب، خود نشانگر مرحله جدیدی از مبارزه است در شرایط ایران غلط از آب درآمده است؟ ببینیم آیا اینکه تنها از طریق مبارزه مسلحانه است که می‌توان از جمله شرایط تشکیل حزب را فراهم کرد در شرایط ایران غلط از آب درآمده است؟ به تجربه همین کومه‌له مراجعه کنیم و فرض کنیم که حزبی که او در ۱۱ شهریور ۱۳۶۲ تشکیل داده واقعاً یک حزب کمونیست است و فرض کنیم که واقعاً همانطور که رهبران کومه‌له ادعا می‌کنند این سازمان در سال ۱۳۴۸ بوجود آمده باشد. چهارده سال از زندگی کومه‌له می‌گذرد، ولی پنج سال است که توده‌ها از وجود کومه‌له مطلع‌اند چرا که به قول خود کومه‌له او را در جنبش مقاومت مسلحانه خلق گُرد می‌بینند. آیا اگر کومه‌له در این شکل از مبارزه شرکت نمی‌کرد، امروز کسی او را می‌شناخت؟ آیا او آن قدرتی می‌شد که آقای منصور حکمت در موردش بگوید: «از این رو ما نتیجه گرفتیم که مهمترین وظیفه ما باید این باشد که تلاش کنیم کومه‌له خود پرچم برنامه را بلند کند، آن نیرویی که ما در تمام مدت برای بلند شدن این پرچم انتظارش را داشتیم، اکنون آمده بود.» (بسوی سوسیالیسم شماره ۵، ص ۱۴). این قدرت اساساً از دهانه تفنگ پیشمرگان کومه‌له بیرون آمده است. آیا تا این جا تئوری مبارزه مسلحانه اشتباه کرده است؟ و یا حتی پراتیک کومه‌له که (چه در آن زمان که از لحاظ تئوریک پیکاری بود و چه اکنون که به «مارکسیسم انقلابی» گرویده است) همواره جزء مخالفین سرسخت تئوری مبارزه مسلحانه بوده نیز حقانیت آن را ثابت نکرده است؟ آیا کومه‌له که به اعتبار شرکتش در مقاومت مسلحانه خلق گُرد به قدرتی تبدیل شد، از چهار سال پیش تاکنون وارد اتحاد عمل‌های گوناگون نشده است؟ آیا او در هیأت نمایندگی خلق گُرد شرکت نکرد؟ آیا او قبل از آنکه اعلام حزب کند در ده‌ها و صدها نبرد با دمکرات‌ها و سایر نیروهای انقلابی همکاری نکرد؟ و آیا همه این وحدت عمل‌ها خاصیت جبهه‌ای نداشت؟ و آیا همواره ضرورت تشکیل یک جبهه از همه کسانی که حاضرند در جنبش مقاومت مسلحانه شرکت کنند، وجود نداشته؟ و آیا یکی از دلایل پیشرفت نیروهای رژیم جمهوری اسلامی در کردستان همین نبوده است که کار جبهه‌ای فقط به شکل پراکنده و اتفاقی صورت گرفته و جبهه سازمان یافته با یک فرماندهی واحد وجود نداشته است؟ اگر همه سازمان‌ها، پیشمرگان خود را در یک جبهه واحد و تحت یک فرماندهی واحد قرار داده بودند، آیا تصرف مناطق آزاد شده برای رژیم جمهوری اسلامی دهها بار از این دشوارتر نمی‌شد؟^۹ خلاصه تا جایی که به کومه‌له مربوط است آیا او همه اهمیتش را

^۹ ما هم اکنون نیز معتقدیم که تشکیل جبهه واحد برای پیشبرد امر جنگ در کردستان امری است که می‌تواند به یک معنا جنبش مقاومت را نجات دهد. پراکندگی نیروها و فقدان فرماندهی واحد، نیروی مقاومت را بسیار ضعیف کرده است، بخصوص که هیچ مانع عینی جز تنگ‌نظری‌های خُرده‌بورژوازی در رهبری سازمان‌هایی که در جنبش مسلحانه شرکت دارند بر سر راه تشکیل چنین جبهه‌ای نیست. درحالی که هر روز می‌بینیم پیشمرگه‌های سازمان‌های مختلف در عمل مبارزاتی با هم اتحاد عمل می‌کنند و به یک فرماندهی واحد گردن می‌نهند، چرا نشود همه پیشمرگه‌های همه سازمان‌ها را تحت فرماندهی واحدی

به این مبارزه مسلحانه مدیون نیست؟ و حداقل بیش از پنج سال به همکاری ماهیتاً جبهه‌ای با سازمان‌ها و نیروها و شخصیت‌های دیگر مشغول نبوده است، پیش از آنکه به حزب کمونیست خویش برسد؟ پس چرا وقتی تئوری مبارزه مسلحانه می‌گوید تشکیل جبهه، مقدم بر تشکیل حزب است، ایشان استهزاء می‌کنند؟ آیا کومه‌له این مبارزه مسلحانه را برای تشکیل حزب انجام می‌داد، یا نه آن را به خاطر مصالح جنبش مقاومت خلق گرد پیش می‌برد؟ جواب مسلماً روشن است. این مبارزه مسلحانه به طور کلی در رابطه با مصالح و شرایط جنبش خلق گرد بود، نه در جهت تشکیل حزب. ولی می‌بینیم که درعین حال همین مبارزه مسلحانه که هدف آنی آن تشکیل حزب نبوده است، چنان اعتباری به کومه‌له بخشیده است که او خود را صالح برای تشکیل حزب می‌داند و مسلماً اتحاد مبارزان کمونیست نیز اگر در جریان گردش‌های مطالعاتی خود با «نیروی چون کومه‌له» برخورد نمی‌کرد، احتمالاً به این زودی‌ها به فکر تشکیل حزب نمی‌افتاد و همچنین اگر در اثر شرکت در مبارزه مسلحانه خلق گرد کومه‌له از چنین امکانات وسیعی برخوردار نبود، احتمالاً کسانی که از سازمان‌های دیگر به دلایل گوناگون سر می‌خوردند، دور او جمع نمی‌شدند.

پس می‌بینیم که حتی تشکیل همین حزب کاغذی هم اگر اهمیتی پیدا کرده^{۱۰} به خاطر حضور کومه‌له و مبارزه مسلحانه‌ای است که کومه‌له در طی پنج سال گذشته به آن دست زده، والا اگر اتحاد مبارزان کمونیست یک روزی خودش را حزب اعلام می‌کرد، اهمیت آن حتی از تشکیل حزب رنجبران هم کمتر می‌شد. حال مسلم بدانید که اگر این حزب کمونیست واقعی بود، این ادعای سازندگان آن نیز که تشکیل حزب کمونیست، «دوران» جدیدی در حیات پرولتاریای ایران است، درست از آب درمی‌آمد و این را تئوری مبارزه مسلحانه پیش بینی کرده است: «تشکیل حزب کمونیست خود نمودار مرحله جدیدی در جنبش است». ما به گفته دیگر دبیرکل «حزب کمونیست» نیز اشاره‌ای بکنیم و سپس پردازیم به برخورد کومه‌له با تشکیل «حزب کمونیست ایران».

دبیرکل (ح. ک. ا) در پاسخ این گفته ما که «سازمان ما در فروردین ماه سال ۵۸ قوی‌ترین سازمان سیاسی شناخته شده نه تنها در جاهای دیگر، بلکه در همین کردستان بود و با یک فراخوان خود چندین هزار کارگر را به میتینگ‌های خود می‌کشاند، باز ما در درون این سازمان با کسانی که شعار تشکیل حزب را به عنوان یک شعار مبرم طرح می‌نمودند، مبارزه می‌کردیم»، چنین جواب می‌دهد: «بسیار خوب، رفیق! ما هم به همین دلیل است که می‌گوییم پیش کشیدن معیار نفوذ در طبقه از جانب شما و امثال شما فقط بهانه‌ای برای سنگ اندازی در راه حزب است. شما به این موضع‌گیری تان افتخار می‌کنید، ولی به نظر ما برای کسی که خود را کمونیست بداند، جای شرم است»^{۱۱} (صفحه ۱۳ کمونیست، شماره ۱). البته بعداً توضیح می‌دهد که منظورش این نیست که گویا ما «پوپولیست‌ها» می‌توانیم یک حزب تشکیل بدهیم و

متشکل از نمایندگان همه سازمان‌ها قرار دهیم تا بتوانیم بر اساس یک استراتژی مشخص کار جنگ را پیش ببریم.
^{۱۰} ما در پاسخ‌مان به نامه «کمیته برگزارکننده...» منکر هرگونه «نقش تعیین کننده» در جنبش کمونیستی ایران برای این حزب شدیم، ولی در جوابیه «کمیته برگزارکننده...» چنان جلوه داده شده که گویا ما برای تشکیل این حزب هیچ‌گونه تأثیری قائل نشدیم. این نظر ما نیست، فرق است بین «نقش تعیین کننده» و داشتن «تأثیر». ما در پاسخ خود مخصوصاً به دلیل احساس همین «تأثیر»، کومه‌له را از این حزب‌سازی برحذر داشته‌ایم.

^{۱۱} ایشان در نقل این جمله عبارت «نه تنها در جاهای دیگر ایران، بلکه در همین کردستان بود» را حذف می‌کند، بدون آنکه جای خالی آن را نشان دهد. ظاهراً ایشان به عنوان یکی از رهبران کومه‌له از این تذکر تاریخی زیاد خوششان نمی‌آید. یادآوری اینکه گردها در کردستان با چه اشتیاقی به سازمان ما، که به لهجه ناسیونالیستی کومه‌له یک سازمان سراسری «فارس» می‌باشد،

یا اگر تشکیل بدهیم «می‌تواند یک حزب کمونیست باشد»، ولی همه این حرف‌ها مانع از آن نمی‌شود که ما را به خاطر سنگ‌اندازی در راه تشکیل حزب کمونیست سرزنش کند. البته نه در این مصاحبه دبیرکل «حزب کمونیست ایران» و نه در جوابیه «کمیته برگزارکننده...» به ماهیت حرف ما توجه نشده است. آنها ترجیح دادند به جای ورود به بحث مشکل ولی اساسی دلیل وجود حزب کمونیست، شرایط ایجاد آن و سازمان این حزب، برای خود در بحث پیروزی‌های ساده‌ای کسب کنند: پیروزی‌های ساده‌ای از این قبیل که شما با تشکیل حزب کمونیست مخالفت کرده‌اید، پس شما با تشکیل حزب کمونیست مخالفید. نه! ما با تشکیل حزب کمونیست مخالف نیستیم، ما حتی وقتی می‌گوییم که حزب کمونیست در جریان گسترش مبارزه مسلحانه برای درهم شکستن قدرت سیاسی امپریالیستی تشکیل می‌شود باز این حرفمان به آن معنا نیست که جریان تشکیل حزب کمونیست را به سیر خود به خودی امور وامی‌گذاریم و در زمینه تشکیلاتی به دنباله‌روی می‌افتیم و یا درحال حاضر پرولتاریا را از سازمان رزمنده آن محروم می‌کنیم. به هیچ وجه چنین نیست. ما در حال حاضر با ایجاد سازمان سیاسی - نظامی با انضباط پولادین براساس سانتالیسم - دموکراتیک در حول برنامه‌ای که براساس تحلیل شرایط کنونی با تکیه بر تئوری مارکسیستی هدف‌های آتی و آتی جنبش پرولتاریا و متحدین آتی و آتی او را در جنبش تعیین کند، وظیفه تشکیلاتی و مبارزاتی روشنفکران پرولتاریا را به بهترین نحو انجام می‌دهیم.

این تشکیلات سیاسی - نظامی که مبارزه پرولتاریا را در جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی در تمام اشکال آن حول مبارزه مسلحانه پیش می‌برد، درعین حال و به مقتضای همین مبارزه وظیفه برقرار کردن ارتباط را با طبقه کارگر و سایر توده‌های زحمتکش در مقابل خود دارد و انرژی آنها را در جهت درهم شکستن ماشین دولت امپریالیستی بسیج می‌کند. این سازمان سیاسی - نظامی مسئله ارتباط با توده‌های کارگران و زحمتکشان را که در مصاحبه دبیرکل «حزب کمونیست ایران» با اصطلاح «نفوذ» تا حدی به ریشخند گرفته شده، نه به آن صورتی که زمانی پاره‌ای از رهبران کنونی کومه‌له برای خود مطرح می‌کردند، یعنی به صورت رفتن روشنفکران به روستاها و محلات فقیرنشین شهرها و برگزیدن مشاغل یدی و نه آن طوری که بعدها پیکاری‌ها و خط سہ‌ای‌ها مطرح کردند به صورت رفتن روشنفکران به کارخانه‌ها و برحسب مورد با تملق‌گویی از کارگران و یا تحکم به آنها، بلکه مسئله ارتباط را به معنای بسیج نیروی طبقه در جهت انجام وظیفه تاریخی خود یعنی رهبری جنبش ضدامپریالیستی و دموکراتیک و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق به عنوان مرحله‌ای گریزناپذیر و بی‌درنگ و بلافاصله حرکت به سوی سوسیالیسم در مقابل خود قرار می‌دهد.

تئوری مبارزه مسلحانه با تحلیل شرایط واقعی در ایران نشان داد که بر اثر عواملی چند، وضعیت در ایران به صورتی درآمده است که بین روشنفکران انقلابی و توده کارگران و زحمتکشان در هر سطح و مقیاس از لحاظ اجتماعی جدایی افتاده است. روشنفکران مارکسیست به محافل کارگری راه ندارند و سازمان‌های کمونیستی تقریباً از عناصری با منشاء کارگری خالی هستند. این وضعی است استثنایی که مثلاً برای مارکس و انگلس در آغاز مبارزات سیاسی‌شان در سال‌های ۱۸۴۰ وجود داشت و آنها به سادگی

روی می‌آوردند شاید برای ایشان که می‌خواهند ثابت کنند چون کارگران گرد به فارس‌ها مظنون‌اند باید به کومه‌له در حزب کمونیست حق ویژه داد، سازگار نیست.

مقالات خود را در محافل کارگری می‌خواندند و مبارزه خود را در متن این محافل پیش می‌بردند و این محافل را تا سطح سازمان حزبی حول برنامه انقلابی متحد می‌کردند و این وضعی بود که مثلاً برای پلخانیف و لینین وجود نداشت. دانشجویان مارکسیست روس در آن زمان به راحتی با محافل کارگری و جنبش کارگری تماس داشتند و سازمان‌های کارگری پُر بود از فعالین کارگر. این وضعی است که حتی برای اولین «سوسیال دموکرات‌های» ایران وجود نداشت. نطفه‌های حزب کمونیست ایران در اوائل قرن حاضر عمدتاً در میان کارگران ایرانی در قفقاز بسته شد و بلافاصله به محیط‌های کارگری شهرهای بزرگ مانند تبریز، تهران، مشهد... منتقل شد.

بحث بر سر کمیت این محافل و سازمان‌ها نیست، آنچه مهم است مسئله وجود رابطه بین روشنفکران و کارگران و تشریک مساعی آنها در ایجاد سازمان طبقاتی بوده است. ولی در شرایط ما در اواخر سال‌های ۴۰ روشنفکران صرف‌نظر از کمیت خود از این رابطه بی‌بهره بودند و به همین دلیل هم گام نخستین مبارزه را همین برقراری رابطه تعیین می‌کرد. البته اگر می‌شد این رابطه را آن طور که جزوه «سبک کار حوزه‌های حزبی» اتحاد مبارزان کمونیست پیشنهاد می‌کند حل کرد، دیوانه می‌بودند کسانی که برای حل این مشکل و صرفاً به خاطر ایجاد زمینه‌های «معنوی» برقراری این ارتباط جان خود را فدا کردند. ولی تجربه زنده بسیاری از سازمان‌هایی که از اتحاد مبارزان کمونیست نیز در زمینه تشکیلاتی تجربه شان بیشتر بود، نشان می‌داد که اینگونه ارتباط برقرارکردن‌ها نه امکان‌پذیر است و نه در صورت امکان موقتی - همانطور که تجربه پیکاری‌ها پس از قیام بهمن نشان داد - باعث ایجاد «سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای» می‌شود که بتوان نام «ستاد رزمنده پرولتاریا» را به آن داد.

حال ببینیم کومه‌له چگونه مسیر سازمانی خود را طی می‌کند.

در کنگره دوم، کومه‌له که پیش از آن هم از پیکار آموخته بود که مبرم‌ترین وظیفه «کمونیست‌ها» تشکیل حزب کمونیست است، برای نیل به این «حزب» این کشف تازه را کرد که «در عین حال در شرایط کنونی حلقه اصلی برای ایجاد حزب، تدوین برنامه می‌باشد».^{۱۲} و هشدار داد که «هر نوع مقدم کردن مسئله پیوند بر تدوین برنامه و حتی التقاط مسئله برنامه و پیوند، نشانه درک محدود، اکونومیستی و غیردیالکتیکی می‌باشد».^{۱۳}

البته منظور از پیوند، همان ارتباط روشنفکران پرولتری با طبقه کارگر است. کومه‌له در این مورد پیش از این گفته بود: «یکی از خصوصیات این حزب باید ارتباط تنگاتنگ فشرده آن با کارگران و دهقانان باشد» و افزوده بود که: «این پیوند چگونه برقرار می‌شود؟ آیا می‌توان حزبی از روشنفکران تشکیل داد و سپس این حزب با زحمتکشان «پیوند» برقرار نماید؟ آیا چنین کاری امکان‌پذیر است؟ این شکل رابطه برقرار کردن مانند شخم زدن زمین سخت با تراکتور مقوایی است».^{۱۴}

دو سال بعد در کنگره دوم، کومه‌له هوادار حزبی از روشنفکران می‌شود که پس از تشکیل، وظیفه «پیوند» را در مقابل خود قرار می‌دهد. کومه‌له تصمیم گرفته است با «تراکتور مقوایی» زمین سخت را شخم بزند. او این گفته قبلی خود را در این کنگره به خاطر نمی‌آورد و آن را پاسخ نمی‌گوید، فقط به طور کلی

^{۱۲} قطعنامه‌های کنگره دوم.

^{۱۳} قطعنامه‌های کنگره دوم.

^{۱۴} کتاب به یاد رفقای شهید سعید معینی، محمدحسین کریمی اعضاء کومه‌له خرداد ۱۳۵۸، از انتشارات کومه‌له.

می‌پذیرد که «انحرافات ایدئولوژیک اصلی در سازمان ما تاکنون عبارت بود هاند از: ۱ - پوپولیسم... ۲ - اکونومیسم...»^{۱۵} و به توضیحات کلی درباره این واژه و عملکردهای کلی آنها اکتفاء می‌کند. درحالی که اگر واقعاً کومه‌له می‌خواست از گذشته خود انتقاد کند، می‌بایست به طور مشخص با نظری که به این روشنی حزبی از روشنفکران بدون ارتباط با توده را به «تراکتور مقوایی» تشبیه می‌کند، برخورد کند بگوید که چرا در کنگره دوم به این نتیجه رسید که این همان سازمانی است که معمولاً حزب «پولادین» و «دژ مستحکم» پرولتاریا نامیده می‌شود. به همین دلیل بود که یکی از انتقادات ما در پاسخ نامه «کمیته برگزارکننده...» به انتقاد کومه‌له از گذشته خودش این بود که این انتقاد «محدود و کم دامنه و صرفاً نظری» است.

حال ببینیم کومه‌له چگونه برای اثبات اصالت حزبی از روشنفکران بدون «پیوند با توده‌ها» با انتقادی «محدود و کم دامنه» از گذشته خود، پس از کنگره دوم، از لحاظ نظری زمینه چینی می‌کند.

زمانی بود که کومه‌له با درکی بسیار کودکانه از تز صحیح و مارکسیستی «از توده‌ها به توده‌ها» بر خود می‌بالید که مثلاً محمد حسین کریمی که او را یکی از «بنیان‌گذاران» سازمان می‌خواند با نام «استاد صالح» در دهی در کردستان به بنایی مشغول شده و برای خودش خانه‌ای ساخته و «برای دیگران نیز»^{۱۶} در کنگره دوم، کومه‌له یکسره این «تجربیات عملی» خود را به کناری می‌گذارد و سعی می‌کند مبانی نظری تز «از توده‌ها به توده‌ها» را توضیح و سپس نقد کند و او در این مورد از همان اول خوب و حساب شده دست به کار می‌شود. در توضیح مبانی نظری تز «از توده‌ها به توده‌ها» تحریف می‌کند، آن وقت انتقاد از این تز برایش آسان می‌شود. ببینیم تز «از توده‌ها به توده‌ها» را کومه‌له چگونه تعریف می‌کند: «معنی از توده‌ها به توده‌ها این است که باید نظرات پراکنده و غیرمنظم توده‌ها را جمع‌بندی کرده و به صورت فشرده و منظم درآوریم، این نظرات را به میان توده‌ها ببریم و بر روی آنها تبلیغ کنیم... و سپس یک بار دیگر نظرات توده‌ها را به صورت فشرده درآورده و آن را دوباره به میان توده‌ها ببریم و بکشیم به آنها تحقق بخشیم. این پروسه تا بی‌نهایت مدام تکرار می‌شود...». کومه‌له در توضیح این نظر خود، کار را به این مسخرگی می‌رساند که مدعی می‌شود که برحسب تز «از توده‌ها به توده‌ها» مارکس می‌توانست «به طور ساده از مردم کشورهای مختلف سرمایه‌داری بپرسد نظرشان درباره نظام سرمایه‌داری چیست و آنگاه همان نظرات را «فشرده و منظم» کند و به جای کاپیتال منتشر نماید».^{۱۷}

چه خوشبختند تئوریسین‌های مارکسیستی که دیگر هیچ چیز نه «مشی چریکی» و نه «مشی توده‌ای» جلودارشان نیست. آنها در عرصه تئوری هرطور که می‌خواهند، می‌تازند. خوب، ببینیم در انتقاد از این تز که به این سبک مورد توضیح قرار گرفت، کومه‌له چه می‌گوید:

کومه‌له در انتقاد از این تز نظر خود را درباره «برنامه پرولتری» فرمول‌بندی می‌کند و می‌گوید: «به همین لحاظ تنها برنامه‌ای که جمع‌بندی ساده و عامیانه نظرات محدود توده‌ها نبوده، بلکه حاصل تطبیق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط و مناسبات اجتماعی (و قبل از همه مناسبات تولیدی) یک کشور معین باشد، برنامه‌ای انقلابی است».^{۱۸}

^{۱۵} قطعه‌نامه‌های کنگره دوم

^{۱۶} رجوع کنید به زندگینامه محمدحسین کریمی، خرداد ۵۸، از انتشارات کومه‌له.

^{۱۷} پیشرو شماره ۱، صفحه ۲۰.

^{۱۸} پیشرو شماره ۱، صفحه ۲۰.

ولی آیا واقعا تر «از توده‌ها به توده‌ها» آن طور که کومه‌له جلوه می‌دهد صرفاً یک «نظرخواهی ساده» از مردم و سپس جمع‌بندی آن نظرخواهی و بازگرداندن آن به توده‌هاست؟ در این جا به این نمی‌پردازیم که اساساً و حتی در همین حدّ نیز نظرات توده‌ها برخلاف تصور روشنفکران پُرمدها که به توده‌ها به صورت احمق و عامی نگاه می‌کنند حاوی چیزهای بسیار آموزنده‌ای درباره «مناسبات اجتماعی» و طرز تلقی این مناسبات توسط قشرها و طبقات مختلف اجتماعی می‌باشد. ولی اساساً تر «از توده‌ها به توده‌ها» بر این مبنا استوار است که ما با مراجعه به توده‌ها، با شرکت در زندگی و مبارزات آنها، «مناسبات اجتماعی» را آن طور که به واقع هست و به شکل مشخص در جامعه معین برقرار است، نه آن طور که به طور کلی در تئوری مارکسیستی آمده است، دریابیم و البته فرض بر این است که ما به این تئوری کلی مسلح باشیم و چون می‌خواهیم «برنامه‌ای انقلابی و کمونیستی» داشته باشیم که بتواند اساس «پراتیک انقلابی» ما در شرایط مشخص قرار گیرد به میان توده‌ها می‌رویم تا این مناسبات را به طور زنده ببینیم و درک آنها را از این مناسبات ملاحظه کنیم و به کمک تئوری مارکسیستی تحلیل نماییم و سپس حتی‌الامکان سعی کنیم آگاهی غریزی توده‌ها را از «مناسبات اجتماعی» به آگاهی آگاهانه تبدیل کنیم و البته در این راه هرگز کسی در عمل دچار آن اشتباهی نمی‌شود که کومه‌له در تئوری و روی کاغذ به آن مبتلا شده است، یعنی فراموش نمی‌کند که این توده‌ها از طبقات و قشرهای مختلف تشکیل شده‌اند و اگر هم ابله‌ی باشد که از کتابخانه خودش با چنین فکری خارج شده باشد و به میان توده‌ها برود، اولین برخورد با واقعیت خشن تمام این خیالات را از ذهن او بدر خواهد کرد. کافی است او به طور اتفاقی مثلاً به خانه روستائیان سر بزند تا بفهمد که حتی داشتن یک تکه زمین و یک تکه نان بیشتر از دیگری، یکسره در شیوه زندگی و شیوه تفکر افراد تفاوت ایجاد می‌کند، دیگر چه رسد به تعلق داشتن [به] دو طبقه. روشنفکر جدا از مردم می‌تواند در تئوری پوپولیست باشد، ولی از آنجا که در واقعیت طبقات در کنار هم و در مقابل هم قرار دارند، رجوع به توده‌ها همه این توهمات آکادمیک را از بین می‌برد و اگر روشنفکری هست که حتی پس از رجوع به توده‌ها پوپولیست مانده است، این را نباید به حساب یک اشتباه تئوریک و یا درک غلط از تر «از توده‌ها به توده‌ها» دانست و به سبک کومه‌له پس از کنگره دوم او را به داخل کتابخانه برای مطالعه آثار مارکس و انگلس و لنین دعوت کرد. نه، این پوپولیسم که بعداً خواهیم دید کومه‌له در صحنه کردستان به بدترین شکل آن مبتلا است، اساساً نه زائیده بی‌اطلاعی از مارکسیسم است و نه زائیده غلط بودن تر «از توده‌ها به توده‌ها»، بلکه نتیجه پایگاه طبقاتی روشنفکری است که بر خُرده‌بورژوازی تکیه کرده و شرایط نجات او را ناامیدانه شرایط نجات همه طبقات می‌داند.

بله، کومه‌له که زمانی با اقتداء به (سازمان) پیکار و بدون آنکه خود اثری مستقل در این زمینه بوجود آورد بر تئوری و خط مشی مبارزه مسلحانه می‌تاخت و آن را مخصوصاً از این جهت که گویا در این تئوری و این خط مشی و یا به قول خودش «مشی چریکی»، روشنفکر جدا از توده به مبارزه برمی‌خیزد - و برای اثبات حرف خودش ناچار بود به طور ضمنی به آثاری که دیگران بوجود آورده بودند، قسم بخورد - اکنون که فکر می‌کند با این تاکتیک‌ها ذهن خیلی‌ها نسبت به این تئوری انقلابی مخدوش شده، در کنگره دوم دست خود را رو می‌کند و به تقدیس روشنفکر جدا از توده می‌پردازد. تمسخر تر «از توده‌ها به توده‌ها» توسط کومه‌له از کنگره دوم به بعد امری تصادفی نیست. این روشنفکر جدا از توده که به «تئوری» مسلح است و بدون توجه به توده‌ها و صرفاً با اتکاء به این تئوری «مناسبات اجتماعی» و «روابط تولیدی» را

بررسی می‌کند و برنامه واقعاً «انقلابی و کمونیستی» را تنظیم می‌نماید به ابتکار شخصی خود دست به تشکیل حزب می‌زند، بدون آنکه آنقدر «پوپولیست» باشد که فکر کند برای حزب «پیوند» با طبقه کارگر لازم است! بلکه روشنفکر «جدا از توده» چه «قهرمان» بزرگی است! قهرمانی این روشنفکران از قهرمانی «چریکها» هم که در عین حال مورد تمسخر و احترام منتقدین آن یعنی پیکاری‌ها و توده‌ای‌ها و غیره و غیره قرار داشت، بسیار بیشتر است، زیرا اگر آنها بنا بر روایت تحریف شده مخالفین‌شان می‌خواستند جدا از توده و با کمک سلاح‌شان طبقه کارگر را نجات دهند، اینها همه این کارها را بر روی کاغذ و بدون آنکه لازم باشد کسی خودش را در «خانه امن» محبوس کند یا «سرقرار»^{۱۹} و در خیابان^{۲۰} خوش را بریزد و غیره و غیره انجام می‌دهند. اینها روی کاغذ «تراکتور مقوایی» می‌سازند و با همین تراکتور مقوایی هم «زمین سخت» را «شخم» خواهند زد. اگر باور نمی‌کنید، بیائید پای قسم‌هایشان بنشینید. قول می‌دهند که کافی است کنگره «حزب کمونیست ایران» تشکیل شود، آن وقت دیگر همه چیز روبراه است! کنگره، کمیته مرکزی را انتخاب می‌کند، کمیته مرکزی اعضای دفتر سیاسی را مشخص می‌کند و دفتر سیاسی چه‌ها که نمی‌کند. از صدر تا ذیل یک حزب پولادین - که از پیش تشکیل شده است - را به میان کارگران می‌برد و با «حوزه‌های حزبی» میخ آن را در میان طبقه می‌کوبد.

بله روشنفکر جدا از توده به این طریق تقدیس می‌شود و برنامه ساخته و پرداخته او از طرف کومه‌له پذیرفته می‌شود و به این ترتیب سنگ بنای «حزب کمونیست ایران» گذاشته می‌شود و قطعنامه‌ها، بیانیه‌ها و پیام‌ها صادر می‌شود. همه به یکدیگر تبریک می‌گویند. حزب طبقه ساخته شد، حالا می‌ماند که چه کسی زنگوله را به گردن گریه بیاویزد. یعنی حزب را از روی کاغذ و از ذهن اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی به میان طبقه کارگر ایران ببرد.

البته کنگره در این مورد زیاد سخت گیر نیست. حتی کنگره ظاهراً متوجه نیست که در همان زمانی که اعضای آن مشغول انتخاب کمیته مرکزی، دفتر سیاسی، دبیرکل و صدور قطعنامه‌ها و غیره و غیره بوده‌اند، ارتش وابسته، خود را برای تسخیر محل انعقاد کنگره آماده کرده است و چند روز پس از آن عملاً کمیته مرکزی و دفتر سیاسی از همین تکه خاک ایران هم عقب می‌نشینند. خیر! کنگره به این چیزها توجهی ندارد. به یکی از مهم‌ترین وظایف یک کنگره جدی، یعنی بررسی شرایط موجود و ارزیابی تحولات و اتخاذ تاکتیک‌های جدید، به هیچ وجه علاقه‌ای ندارد. البته در این مورد هم قطعنامه‌ای صادر می‌کند و مقرر می‌دارد که چون «سیاست‌های تاکتیکی مارکسیسم انقلابی در زمینه‌های مختلف در قطعنامه‌های تاکتیکی کومه‌له و اتحاد مبارزان کمونیست تاکنون تدقیق شده است و هم اکنون توسط فعالین ما اتخاذ می‌شود، کنگره با توجه به ضرورت مراجعت سریع شرکت‌کنندگان کنگره به عرصه‌های مختلف فعالیت عملی و محدودیت زمانی ناشی از این امر، بررسی مسائل تاکتیکی را در دستور خود قرار نمی‌دهد» (قطعنامه درباره مسائل تاکتیکی کنگره مؤسس...).

بله! روشنفکر هرگاه به حال خودش گذاشته شود، هرگاه پیوندش با توده‌ها قطع شود و هرگاه این جدایی از توده‌ها را تئوریزه کند، و نظرات و زندگی توده‌ها را به مسخره بگیرد، تنها امری را که در «دستور

^{۱۹} به سوی سوسیالیسم، شماره ۵.

^{۲۰} به سوی سوسیالیسم، شماره ۵.

خود» قرار می‌دهد همانا پهن کردن بساط بوروکراسی و کاغذبازی است. و این کنگره هم همین کار را کرد و مسائل تاکتیکی و عملی را به عنوان اموری فرعی به کناری گذاشت تا بوروکراسی را روی کاغذ پایه‌ریزی کند.

رفیق عبدالله مُهتدی به ما می‌گوید که: «ما هم به همین دلیل است که می‌گوییم پیش کشیدن معیار نفوذ در طبقه از جانب شما و امثال شما فقط بهانه‌ای برای سنگ‌اندازی در راه حزب است. شما به این موضع‌گیری‌تان افتخار می‌کنید. ولی به نظر ما برای کسی که خود را کمونیست بداند، جای شرم است».^{۲۱} البته ما اگر در راه تشکیل حزب کمونیست واقعی سنگ‌اندازی می‌کردیم، حتماً شرم هم می‌کردیم. ولی اگر رفیق مُهتدی می‌بیند که ما به نظراتمان افتخار می‌کنیم، از آن جهت است که اولاً مبنای واقعی حزب کمونیست را می‌فهمیم و تا امروز ده‌ها تن از رفقای ما با نثار خون خود ثابت کرده‌اند که حاضرند برای فراهم کردن شرایط تشکیل چنین حزبی از همه چیز خود بگذرند و ثانیاً مفتخریم به اینکه از همان آغاز تشکیل سازمانان مشت حزب‌سازان دروغین و قلابی را در مقابل کارگران و روشنفکران انقلابی باز کرده‌ایم. رفیق مُهتدی که معتقدند مسائل را در سطح بین‌المللی می‌بینند و هرگز از تذکر اهمیت تشکیل «حزب خود» برای پرولتاریای بین‌المللی، غافل نمی‌مانند، اگر نه در خیال خود، بلکه در جهان واقع، نظری به جریان امور بیافکنند، می‌بینند که پرولتاریا امروز در سطح جهانی نه از سنگ‌اندازی روشنفکران در راه تشکیل حزب کمونیست، بلکه از وجود احزاب کمونیست قلابی رنج می‌برد که هر یک به نوعی دست‌آویز بورژوازی است در سرکوب جنبش پرولتاریا. راه دور نرویم در همین کشور خودمان در همین لحظه ما صاحب چند حزب کمونیست قلابی هستیم؟ حداقل چهار تا، که آخرینش حزب رفیق مُهتدی است. ما در مقابل تشکیل حزب کمونیست سنگ نیانداخته‌ایم، ما فقط برای پرولتاریا و روشنفکران انقلابی توضیح می‌دهیم که اینها جز صورتکی از یک حزب کمونیست واقعی نیستند. ما به پرولتاریا هشدار می‌دهیم که مبدا فریب روشنفکران خُرده‌بورژوا و یا بورژوائی را بخورد که مترسک یک حزب را برای او غلم می‌کنند تا او را از بپا کردن حزب واقعی باز دارند. ما فقط چهره این حزب‌سازان را به پرولتاریا نشان می‌دهیم و از این لحاظ است که افتخار می‌کنیم و این حزب‌سازان اند که اگر اندکی انصاف داشتند، می‌بایست از کار خود «شرم» کنند و از اینکه به دکانی که باز کرده‌اند نام حزب کمونیست بگذارند و واماندگانی را که در حزب گرد آورده‌اند به عنوان بهترین روشنفکران پرولتاریا جا بزنند، دست بردارند. روشنفکر خُرده‌بورژوا یا بورژوا به پرولتاریا می‌گوید تو از فکر تشکیل حزب بیرون بیا، من آن را برایت تشکیل داده‌ام و از این گفته خود «شرم» هم نمی‌کند و اگر کسی گفت این حزب قلابی است و پرولتاریای ایران هنوز از نظر تاریخی وظیفه تشکیل حزب خود را در طی یک مرحله از مبارزه‌اش در مقابل خود دارد، این حزب قلابی‌سازان به او می‌گویند «شرم» کن.

خلاصه کومه‌له با شرکت در تشکیل این به اصطلاح حزب کمونیست در قبال طبقه کارگر ایران دست به فریبکاری بزرگی زده است و از آن جا که پرولتاریا در نبرد خود با بورژوازی جز سازماندهی سلاح دیگری ندارد، کومه‌له با سعی در تشکیلات‌سازی بنام طبقه کارگر خدمت بزرگی به بورژوازی می‌کند و به خاطر همه این کارها باید شرمگین باشد، نه آنکه به خودش و همدستانش در این کار تبریک بگوید.

^{۲۱} کمونیست شماره ۱، صفحه ۱۳.

کومه‌له و مسئله دهقانی

ما در پاسخی که به «کمیته برگزارکننده...» نوشتیم، تذکر دادیم که انتقاد کومه‌له از گذشته خودش از کنگره دوم به بعد «محدود و کم دامنه و صرفاً نظری» است. مثلاً در مسئله دهقانی، کومه‌له در پاسخ این سؤال که «چرا سازمان ما اهمیت بیش از حدّ برای وجود بقایای فتودالیسم قائل بود؟»^{۲۲} پاسخ می‌دهد: «اگر نخواهیم به ژرف‌اندیشی غیرلازم دچار شویم می‌توانیم دو علت کلی و اساسی در این مورد تشخیص دهیم: اولاً برابر گرفتن دیکتاتوری و فتودالیسم از یک طرف و مساوی پنداشتن دموکراسی و سرمایه‌داری از طرف دیگر؛ ثانیاً اعتقاد به اینکه نابودی روابط فتودالی فقط از پائین - مصادره اراضی مالکین بوسیله دهقانان - امکان‌پذیر است».^{۲۳} در اینجا کومه‌له با آنکه در مقابل «ژرف‌اندیشی غیرلازم» هشدار می‌دهد، ولی عملاً به این ژرف‌اندیشی یا به عبارت روشن‌تر پیچاندن مسائل کاملاً روشن در لفافه‌های تئوریک مبهم و تاریک دست می‌زند. کومه‌له معتقد است که در برداشت از روابط در روستاها دچار اشتباه بینشی بوده است و به همین دلیل به امور معینی اهمیتی بیش از آنکه داشته‌اند، می‌داده است. در حالی که در عمل می‌بینیم که او در این دو دوره از حیات خود، یک پدیده واحد را که موجودیتی عینی و واقعی دارد به دو شکل مختلف تشریح می‌کند. اینجا پای بینش و دید مطرح نیست، مسئله مشاهده و دیدن یک شیئی است. در اسفند ۵۸ کومه‌له درباره «مناسبات اجتماعی» در روستاهای کردستان این طور می‌نویسد: «در جریان اصلاحات ارضی شاه که اساساً بر طبق نقشه آمریکا برای نابود کردن کشاورزی ایران و بازکردن میدان برای صدور سرمایه‌ها و کالاهای امپریالیستی بود، قسمت بیشتر و بهتر زمین‌های کشاورزی و چراگاه‌ها همچنان در دست مالکان بزرگ باقی ماند، به طوری که در بسیاری از دهات زمین ارباب سابق چند برابر مجموع

^{۲۲} پیشرو شماره ۲، صفحه ۲.

^{۲۳} پیشرو شماره ۲، صفحه ۲.

زمین‌های همه دهقانان صاحب نسق بود. دهقانان فقیر و بی‌زمین نیز هیچ نصیبی از اصلاحات ارضی نبردند. بسیاری از دهقانان متوسط و فقیر و بی‌زمین به خاطر کم بودن یا نداشتن زمین و به علاوه به خاطر ثابت ماندن قیمت محصولات کشاورزی که باعث بی‌رونق شدن بازار محصولات کشاورزی داخلی شده بود، برای پیدا کردن کار راهی شهرهای دوردست شدند.»

«آنهايي که در ده باقی ماندند، در طی چند سالی که از اصلاحات ارضی می‌گذرد هیچ گاه از تعدی و تعرض ارباب‌ها مصون نماندند. هرکس که با اوضاع دهات جزئی آشنایی داشته باشد، می‌داند که همین ارباب‌ها به بهانه‌ها و وسایل مختلف یا با زور و قلدری و استفاده از دارو دسته‌های مسلح خود یا با همکاری مأموران ژاندارمری و دولتی نسبت به دهقانان ظلم و تعدی روا می‌داشتند».^{۲۴} در حالی که در پیشرو شماره ۲ اعلام می‌کند که «بقایای بهره‌کشی فئودالی (گرفتن بهره مالکانه زمین و رسومات اربابی و...) به دلیل اصلاحات از «بالا» و تکامل نسبتاً گند سرمایه‌داری در روستا در بعضی دهات دورافتاده کردستان و به مقیاس بسیار کمی به حیات رو به اضمحلال خود ادامه می‌داد. مبارزات کومه‌له طی سه سال اخیر در پشتیبانی از دهقانان در برابر اربابان این شکل بهره‌کشی را به سوی نابودی کامل سوق داده است.» (زیرنویس صفحه ۲۱)

ممکن است در زمینه تحلیل از اصلاحات ارضی شاه و آثار آن در تعیین مرحله انقلاب با دستیابی به «مارکسیسم انقلابی»، کومه‌له تغییر موضع داده باشد. ولی چه شده است که روابط عینی را در اسفند ۵۸ و در تیرماه ۶۰ به دو نوع متفاوت می‌بیند، تغییر تحلیل چرا باید باعث آن شود که مشاهدات عینی ما از یک وضع واحد به این ترتیب صدوهشتاد درجه چرخش کند و یکبار بگوئیم همه جا در روستاها زمین و قدرت سیاسی در دست مالکین است و بار دیگر بگوئیم که این مناسبات «در دهات دورافتاده» و «به مقیاس بسیار کمی به حیات رو به اضمحلال خود ادامه می‌داد». آیا رفقای کومه‌له ابتدا جهت‌گیری تئوریک خود را در خارج از مناسبات اجتماعی واقعی انتخاب نمی‌کنند و سپس برای توجیه جهت‌گیری تئوریک خود مناسبات واقعی را هر طور که با این موضع‌گیری تطبیق کند در نوشته‌های خود جلوه نمی‌دهند؟ زمانی که به قول خودشان به «مشی توده‌ای» و «انقلاب دمکراتیک به رهبری طبقه کارگر» معتقد بودند و مسئله ارضی را «پایه اقتصادی انقلاب دمکراتیک در هر کشوری»^{۲۵} می‌دانستند به مقتضای این موضع‌گیری خود، مناسبات واقعی و عینی را نیز آن جور توضیح می‌دادند که ما در بالا دیدیم و وقتی به قول خودشان این دید «پوپولیستی» را کنار گذاشتند بنا به اقتضای جهت‌گیری جدیدشان، بقایای روابط فئودالی را جز در دهات دورافتاده کردستان و آنهم به مقیاس بسیار ناچیز و درحال زوال ندیدند که آنهم تازه با مبارزات کومه‌له در طی سه سال اخیر برافزاده است. کومه‌له بی‌جهت می‌کوشد با «ژرف‌اندیشی غیرلازم» همه چیز را به دستیابی به «مارکسیسم انقلابی» نسبت بدهد. او بی‌جهت خواننده‌اش را گمراه می‌کند که گویا با اتکاء به تئوری، «مناسبات اجتماعی» را نقد می‌کند. خیر! او ابتدا جهت‌گیری تئوریک خود را انتخاب می‌کند و سپس مناسبات اجتماعی را به نحوی که با این جهت‌گیری تئوریک تطبیق کند به طور دلبخواه تشریح می‌نماید. وقتی کومه‌له یک وضع واحد یعنی مناسبات اجتماعی روستاهای کردستان در دو دوره

^{۲۴} محاکمه یک مالک شرور در دادگاه خلق، اسفند ۵۸، انتشارات کومه‌له - سند.

^{۲۵} پیشرو ۲، صفحه ۲۲.

متفاوت از حیات خود را به دو شکل متفاوت توصیف می‌کند، دیگر باید خیلی خواننده‌اش را سفیه فرض کند که از او بخواهد علت این تغییر را در تجدید ارزیابی از این مناسبات بداند، بلکه او باید به دنبال این باشد که ببیند خارج از این مناسبات چه عواملی کومه‌له را واداشته است که موضع تئوریک خود را تغییر دهد و برای این کار حتی در تصویر مناسبات عینی برای توجیه جهت‌گیری‌های تئوریک خود دست ببرد. و اگر به این جستجو دست بزنیم به دلایلی دست می‌یابیم که بسیار ساده و در عین حال بسیار تأسف‌آور است.

زمانی بود که کومه‌له حزب دمکرات را به گرفتن «اجباری رسومات مختلف اربابی از روستائیان، جریمه کردن زحمتکشان روستا به خاطر استفاده از جنگل و مرتع، جلوگیری از پس گرفتن اراضی غصبی و تقسیم اراضی مالکین بزرگ به وسیله دهقانان فقیر و بی‌زمین و گرفتن اجباری «یارانه» (گمرکات)»^{۲۶} متهم می‌کرد و به خود می‌بالید که «پیشمرگان کومه‌له نه تنها حق ندارند حتی یک چوب کبریت به زور از کسی بگیرند، بلکه در بسیاری مناطق چنانچه مقابله با حملات وحشیانه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی فرصتی باقی گذاشته باشد در کار تولید به روستائیان زحمتکش کمک کرده‌اند» (همانجا). صرف نظر از اینکه کومه‌له در آن زمان در نوشتن این جملات صادق بوده است یا نه^{۲۷}، همه این کارها را مخصوصاً از کنگره دوم به این طرف کومه‌له کرده است. به طوری که اگر بخواهیم آنچه را کومه‌له در این زمینه کرده است با کارهای (حزب) دمکرات مقایسه کنیم، فقط تنها تفاوتی که می‌بینیم این است که دمکرات‌ها دیگر خودداری از تقسیم زمین‌های اربابان و قطع سلطه آنها بر زندگی روستائیان را با این دلیل به ظاهر فوق مارکسیستی توجیه نمی‌کردند که «حالا افزایش یافتن تعداد کسانی که به کار کشاورزی اشتغال دارند چه خاصیتی دارد»^{۲۸} (پیشرو ۱، صفحه ۶). دمکرات‌ها دیگر دعوا بر سر گرفتن یارانه از مردم فلان منطقه کردستان بین دمکرات و کومه‌له را با الفاظ دهن پُرکن نظیر مبارزه بورژوازی و پرولتاریای کردستان توجیه نمی‌کردند. دمکرات دیگر قصور خود را در تنظیم یک استراتژی جنگی حساب شده و بسیج نیروی توده‌های خلق گرد در جهت این استراتژی را با این عبارت دهن پُرکن توجیه نمی‌کند که «ما ناپیستی جنبش مقاومت را به

^{۲۶} اعلامیه تهدیدات مسلحانه حزب دمکرات علیه زحمتکشان و ماجراجویی آن علیه کومه‌له به تاریخ ۱۳۵۹/۵/۱۰.

^{۲۷} زیرا به هر حال نزاعی که بین حزب دمکرات و کومه‌له در همین اعلامیه تشریح می‌شود، برسر گرفتن زکات از روستائی است.

^{۲۸} حداقل خاصیتش این است که سلطه اقتصادی مالکی که زمین‌اش تقسیم شده بر حیات اجتماعی روستا قطع می‌شود و

هرگاه یک قدرت سیاسی انقلابی مراقب آن باشد که سلطه ضدانقلابی دیگری جای آن را نگیرد، اساس خوبی برای برقراری آن دمکراسی است که در تکامل خود همین روستائیان را تحت هدایت قدرت سیاسی پرولتاریا ابتدا به کشت اشتراکی و سپس به کشاورزی سوسیالیستی رهنمون می‌شود. کومه‌له وقتی به برنامه ارضی انقلاب دمکراتیک نوین انتقاد می‌کند، فراموش می‌کند که این حقیقت را هم به حساب آورد که این برنامه نه در شرایط برقراری قدرت سیاسی بورژوازی و امپریالیسم، بلکه در شرایط حاکمیت دهقانان و کارگران و وجود هژمونی طبقه کارگر در این قدرت به اجرا درمی‌آید و ضامن آنکه تولید خُرده‌بورژوازی در تکامل خود نه به یک تولید بزرگ بورژوازی، بلکه به تولید بزرگ سوسیالیستی تبدیل شود همین قدرت سیاسی تحت رهبری طبقه کارگر است که با نقشه‌ای حساب شده جامعه را از هر لحاظ به سوی سوسیالیسم هدایت می‌کند. کسانی که مانند کومه‌له انقلاب دمکراتیک می‌خواهند بدون آنکه حتی مسئله ارضی را به نفع دهقانان در دستور کار خود قرار دهند - چه این کار را از ترس آن بکنند که مبدا خُرده‌بورژواها زیاد تکثیر شوند و چه از این لحاظ که مبدا تولید بزرگ به تولید کوچک تبدیل شود - در مورد این دمکراسی انقلابی خود هرچه بگویند در عمل چیزی بیش از خواست آن روشنفکر بورژوا نیست که صمیمانه می‌گوید مناسبات اجتماعی در ایران بد نیست، ولی چرا نمی‌گذارند هر کس حرف‌اش را بزند.

مثابه عرصه نبرد مرگ و زندگی برای خود درآوریم، بلکه باید در هر حال ادامه کاری خود را به مثابه سازمان پرولتاریایی در نظر داشته باشیم»^{۲۹} و «برپائی جنبش مقاومت، ادامه مبارزه آگاهانه طبقه کارگر و بر طبق برنامه وی نبوده است. این جنبش در شرایط عینی معینی بوجود آمده و ادامه دارد، شرایطی که دلخواه و ایده آل نیست» (همانجا). این جملات را هر چند بار هم که بخوانید، هیچ چیز از آنها نمی فهمید: «ادامه مبارزه آگاهانه طبقه کارگر نبوده» یعنی چه؟ «شرایطی که دلخواه و ایده آل نیست» یعنی چه؟ اینها هیچ معنای مشخصی ندارند و فقط کاربرد آنها مورد نظر کومه له است. توجیهی هستند برای آنکه در جهت بسیج این جنبش در مسیر یک استراتژی پرولتری تلاش نکند. تاکنون رسم بر این بوده است که روشنفکران پرولتاریا بکوشند جنبش های توده ای را با آگاهی پرولتری تلفیق کنند و اینجا مدعیان روشنفکری پرولتاریا به جنبش خلق گرد ایراد می گیرند که «ادامه مبارزه آگاهانه طبقه کارگر» نیست. تاکنون رسم بر این بوده است که روشنفکران پرولتاریا با تلاش پیگیر خود در نامساعدترین شرایط سعی کنند شرایط مساعد بوجود آورند و اینجا مدعیان روشنفکری پرولتاریا که قیام توده ای، ناگهان سرزمینی تقریباً به طور کامل خالی از قوای سرکوب^{۳۰} سازمان یافته دولتی و خلقی آماده همه گونه فداکاری را در دامانشان انداخته، باز می نالند که این جنبش در «شرایط عینی معینی» بوجود آمده که گویا «دلخواه و ایده آل» نیست.

بله، تغییر موضع تئوریک کومه له را باید در همین گرایشات عملی اش جستجو کرد. او می خواهد خود را از مبارزه طبقاتی دهقانان به کنار بکشد و در حاشیه روابط اقتصادی موجود برای خود ممر عایداتی فراهم کند. او نمی خواهد توده ها را در جهت یک جنگ انقلابی بسیج کند و غیره و غیره. آنگاه به تئوری بافی دست می زند تا همه اینها را توجیه کند. موقتاً از گذشته خودش انتقاد می کند و انواع تهمت ها را به خود می بندد و خودش را پوپولیست و اکونومیست و غیره و غیره می خواند تا بعداً بتواند همه چیز حتی «مناسبات اجتماعی» را واژگونه جلوه دهد.

و بالاخره دمکرات دیگر سرپوش نهادن بر تضادهای طبقاتی در کردستان را به بهانه مبارزه ملی، با این طمطراق فرمول بندی می کند که: «پایه اقتصادی جنبش کنونی کردستان هنوز نمی تواند مورد اظهار نظر قطعی ما قرار گیرد»^{۳۱} (پیشرو ۲، مقاله مسئله ملی). کومه له در این مورد می افزاید: «آنچه خواست اصلی

^{۲۹} قطعنامه های کنگره دوم، قسمت جنبش مقاومت خلق گرد.

^{۳۰} خود کومه له از «مسئله شدن سریع و گسترده مردم» صحبت می کند. وی می افزاید «نهادهای سرکوبگری که در زندگی روزانه، مردم را زیر فشار و توهین و اختناق قرار داده بودند یعنی ژاندارمری و شهربانی و ساواک پس از قیام برچیده شدند و به جای آن مردم مسئله قرار گرفتند و همین امر همراه با ناتوانی بورژوازی در سرکوب ضامن دمکراسی گسترده ای بود» (پیشرو ۲). راستی برای یک نیروی انقلابی هنوز این شرایط، «دلخواه و ایده آل» نیست، خواننده می تواند با رجوع شخصی به این مقاله از دهان خود کومه له بشنود که چقدر شرایط «دلخواه و ایده آل» بوده است. البته در جمله بندی های گزافه آمیز بیانیه کنگره مؤسس حزب کمونیست (۱۱ شهریور ۶۲) این واقعیات مسلم نیز وارونه جلوه داد شده است. و «بیانیه» مدعی است که: «نیروهای مارکسیست انقلابی که امروز صفوف حزب کمونیست ایران را می سازند نیروهایی بودند که... سرانجام در کردستان انقلابی، در دل سرزمینی که خود به نیروی توده ها و در پیشاپیش آنها آزاد کرده و حراست می کنند حزب کمونیست ایران را پایه گذاری کردند» (تأکید از ماست). این «حزب کمونیست» برای توجیه خود به تحریف همه چیز احتیاج دارد.

^{۳۱} لب تبلیغات بورژوازی در مسئله ملی همین است. او به کارگران و دهقانان می گوید بعید است که فلاکت شما حاصل تضادهای طبقاتی جامعه باشد و ستم ملی را پیش می کشد و کومه له هم این جا می گوید که تضادهای طبقاتی (نه!) با این روشنی نمی گوید. به جای اصطلاح روشن تضاد طبقاتی می گوید «پایه اقتصادی جنبش» روشن نیست، ولی به هر حال

مردم را تشکیل می‌دهد... بیشتر سیاسی - انقلابی است تا فرهنگی» و هیچ صحبتی هم از خواست‌های اقتصادی به میان نمی‌آید. بورژوازی هم همواره نهضت‌های ملی را به همین صورت توضیح می‌دهد، او خواهان آن است که دیگری بساط سرکوبش را برچیند (و یا به عبارت کومه‌له «برچیدن دستگاه‌های سرکوبگر دولتی») تا خودش این بساط را پهن کند. البته اغلب اوقات برای رسیدن به این خواست به دفاع از «فرهنگ ملی» نیز متوسل می‌شود، ولی این امر وسیله‌ایست و هدف همان خواست سیاسی است که بورژوازی می‌کوشد مبنای اقتصادی آن را در نظر توده‌ها مخدوش کند. مادام که خواست‌های سیاسی با «خواست‌های اقتصادی» یعنی انقلاب در «مناسبات اجتماعی» و «روابط تولیدی» در درون جامعه تحت ستم همراه نباشد، صفت «انقلابی» به دنبال آن دروغی ریاکارانه بیش نیست که بورژوازی برای فریب غریزه انقلابی توده‌ها به آن اضافه می‌کند. وقتی صحبت از «برچیدن دستگاه‌های سرکوبگر دولتی» می‌کنیم، لابد می‌خواهیم به جای آن دستگاه دیگری بگذاریم یعنی می‌خواهیم یک قدرت سیاسی را با قدرت سیاسی دیگری تعویض کنیم و ما نمی‌دانیم که آیا «مارکسیسم انقلابی» کومه‌له این اصل مارکسیسم معمولی را قبول دارد که قدرت سیاسی زائیده شرایط اقتصادی است یعنی پایگاه طبقاتی دارد؟ اگر چنین است، بلافاصله باید توضیح دهیم که به جای قدرت سیاسی که برمی‌افتد قدرت سیاسی چه طبقه یا طبقاتی جایگزین می‌شود و در اینجا است که باید «پایه اقتصادی جنبش» از پیش برایمان روشن باشد و جهت‌گیری ما در قبال طبقات مختلفی که در جامعه تحت ستم وجود دارند، روشن باشد. فقط بورژوازی است که از خواست‌های سیاسی به طور کلی و قدرت سیاسی به طور کلی حرف می‌زند و بنا به مصالح تبلیغاتی خود در صورت لزوم صفت «انقلابی» را هم به دنبال آن روانه می‌کند. یک نیروی پرولتری نمی‌تواند از قدرت سیاسی صحبت کند بدون آنکه پایگاه طبقاتی‌اش را نشان دهد و به همین دلیل است که از پیش و در درون جنبش مقاومت یک نیروی پرولتری می‌بایست همانطور که اغلب کومه‌له روی کاغذ ادعا می‌کند در عمل رهبری جنبش کارگران و دهقانان را به دست گیرد و مسئله ملی را در جهت منافع این طبقات حل کند، نه آنکه با اعلام اینکه «پایه اقتصادی جنبش» هنوز معلوم نیست به دنبال تنها چیزی که می‌تواند در موردش «اظهار نظر قطعی» کند یعنی رفع ستم ملی، راه سیاست بورژوازی و خرده‌بورژوازی را در پیش گیرد (ما در اینجا به این نمی‌پردازیم که اساساً برای رفع ستم ملی از خلق گردد، به دلیل ضعف تاریخی بورژوازی و خرده‌بورژوازی، راه حلی بورژوایی وجود ندارد. مسئله ما فقط نشان دادن این است که کومه‌له در چه مسیری حرکت می‌کند و توضیح اینکه شکست این مسیر قطعی است، در اینجا مورد نظر ما نیست).

برای اینکه کاملاً معلوم شود که کومه‌له مخصوصاً پس از کنگره دوم دقیقاً مراقب است که «مناسبات اجتماعی» و «روابط تولید» کردستان را دست نخورده بگذارد و اساساً آنها را مطرح نکند، به مقاله «کومه‌له و مسئله ملی در کردستان» (ص ۱۹، پیشرو ۲) مراجعه می‌کنیم تا ببینیم در آنجا کومه‌له خودش را چگونه

ستم ملی اساس جنبش را تشکیل می‌دهد. اگر امروز می‌بینیم که لاقول در نظر اول و برای عده‌ای از مردم کردستان جنبش بیشتر جنبه ملی دارد تا طبقاتی، یکی از مهمترین دلایل آن این است که دو سازمانی که بر این جنبش هژمونی دارند یعنی حزب دمکرات و کومه‌له اساس تبلیغات خود و عملکردهای خود را بر همین امر قرار داده‌اند. اگر کومه‌له واقعاً یک سازمان کمونیستی و پرولتری بود به توده‌های ناآگاه که یا فریب تبلیغات بورژوازی را خورده‌اند و یا از درک واقعیت امور عاجزند، «پایه اقتصادی جنبش» را نشان می‌داد و به این ترتیب مبارزه ملی را با مبارزه طبقاتی می‌آمیخت و نیروی جنبش را صدچندان کرده در جهت منافع پرولتاریای سراسری ایران آگاهانه سمت می‌داد.

با دمکرات مقایسه می‌کند و چه خواسته‌هایی را برای جنبش در نظر دارد: کومه‌له می‌گوید در مقابل دمکرات که می‌خواهد به زور هژمونی خودش را به مردم تحمیل کند «ما نیز به شیوه انقلابی خود برای رهبری و یا هژمونی می‌کوشیم». این شیوه عبارت از این است که «ما به پیگیرانه‌ترین نحو از حق تعیین سرنوشت، از رفع ستم ملی و خودمختاری وسیع و دمکراتیک، از اتحاد آزادانه ملل در ایران، از آزادی و دمکراسی و شیوه‌های اداره دمکراتیک در کردستان پشتیبانی می‌کنیم. ما از منافع زحمتکشان دفاع کرده و برای زحمتکشان تمام ایران و حاکمیت آنها مبارزه می‌کنیم». در این خواسته‌ها همه چیز هست جز خواست تغییر «مناسبات اجتماعی». صرف نظر از تکرار اصطلاح «انقلابی» در این جمله‌بندی‌ها، آنچه کومه‌له می‌گوید عیناً با آنچه سال‌هاست حزب دمکرات اعلام کرده یکی است. صحبت کردن از «منافع زحمتکشان» به طور کلی امری نیست که به پیشاهنگان پرولتاریا اختصاص داشته باشد. در این حد، بورژوازی هم همواره خود را نماینده تمام مردم و از جمله زحمتکشان^{۳۲} می‌داند، ولی در تحلیل این عبارت است که معلوم می‌شود منافع ملت، مردم و یا زحمتکشان به طور کلی چیزی نیست جز منافع بورژوازی و یا خُرده‌بورژوازی. یک نیروی پرولتری به عبارت کلی منافع زحمتکشان اکتفاء نمی‌کند و نشان می‌دهد که در یک مقطع خاص منافع زحمتکشان یعنی چه تغییری در «مناسبات اجتماعی» و «روابط تولیدی» و این درست آن حوزه‌ای است که مخصوصاً از کنگره دوم به این طرف کومه‌له کاملاً مراقب است که به آن وارد نشود، و این درست همان پوپولیسمی است که ما گفتیم کومه‌له در صحنه کردستان به آن دچار است. او که همه را به پوپولیسم محکوم می‌کند، چون که گویا طبقات مختلف را در درون جامعه به هم می‌آمیزد و متوجه استقلال پرولتاریا نیستند، در صحنه کردستان خودش اساساً طبقات را نمی‌بیند. پوپولیسم در نزد کومه‌له در این صحنه او را گاه به ناسیونالیستی دو آتش تبدیل می‌کند.

^{۳۲} زمانی، بقائی حزب خود را «حزب زحمتکشان» نامید!

رفیق مُهتدی ناسیونالیسم خود را به حساب پرولتاریای کردستان می‌گذارد

پیشرو شماره ۵ متن سه سخنرانی را در رابطه با «جایگاه و موقعیت کومه‌له در حزب کمونیست ایران» منتشر کرده که به نظر ما به نحوی بسیار گویا و در عین حال فشرده ماهیت بینش کومه‌له را درمورد مسئله ملّی در کردستان به نمایش می‌گذارد. رفیق مُهتدی برای اثبات آنکه کومه‌له باید در «حزب کمونیست ایران» از «امتیازات ویژه»‌ای برخوردار باشد، حرف‌هایی می‌زند که هرچند تا جایی که به موضوع خاصّ رابطه کومه‌له با «حزب کمونیست ایران» مربوط می‌شود ارزش تعقیب کردن ندارد، از لحاظ درک نحوه برخورد کومه‌له با مسئله ملّی در کردستان و تلقی آن از انترناسیونالسیم پرولتری بسیار جالب است. «کارگران باید انترناسیونالیست بشوند» (همانجا ص ۳۰) و خودش روی «بشوند» تکیه می‌کند، این جمله را به جای «طبقه کارگر، انترناسیونالیست است» می‌گذارد و بعداً اختلاف این دو عبارت را به واقع‌بینی خودش نسبت می‌دهد. ممکن است در جای دیگر کارگران انترناسیونالیست باشند، ولی «ما در کردستان نه با یک پرولتاریای مجرد و به طور کلی، بلکه با یک پرولتاریای مشخص و خاصّ مواجهیم. ما با طبقه کارگر جامعه‌ای که دست به گریبان مسئله ملّی است، سر و کار داریم» (همانجا ص ۲۳، تأکید از رفیق مُهتدی است).

«پرولتاریای مجرد» هرچه می‌خواهد باشد برای «پرولتاریای مشخص» رفیق مُهتدی «مسئله ملّی فقط مسئله بورژوازی نیست»، مسئله او هم هست. مثلاً این پرولتاریای مشخص حتّی آن وقتی که تا مغز استخوان کمونیست شده است و به «مارکسیسم انقلابی» روی آورده است به طوری که آماده است به «حزب کمونیست ایران» بپیوندد باز هنوز آن قدر انترناسیونالیست^{۳۳} نیست که این کار را با طیب خاطر انجام دهد. رفیق مُهتدی می‌گوید: «هنگامی که کارگری در کردستان می‌خواهد به صفوف حزب بپیوندد

^{۳۳} به نظر رفیق مُهتدی اینها حتّی در این مرحله هنوز انترناسیونالیست نیستند و پس از پیوستن به صفوف ما یعنی «کمونیست‌های انترناسیونالیست» انترناسیونالیست می‌شوند (همانجا صفحه ۲۵).

ولی هنوز از پامال شدن حقوق ملی‌اش در یک حزب سراسری نگران است، ما می‌توانیم با بانگی رسا او را فرا بخوانیم و به او اطمینان بدهیم که هیچ‌گونه حقی از این بابت از او تضییع نمی‌شود» (همانجا، صفحه ۲۰). وقتی معلوم می‌شود که این پرولتاریای مشخص که حتی پس از کمونیست شدن باز یک «کمونیست انترناسیونالیست» نشده و با «بدبینی» نه تنها به «ملت غالب» (در تئوری بافی‌های کومه‌له در مورد مسئله ملی به نحو رقت‌آوری «ملت فارس»! به عنوان ملت «غالب» جا زده می‌شود) و نه تنها به پرولتاریای «ملت غالب»، بلکه حتی با بدبینی به آن کمونیست‌های «ملت غالب» که در صفوف «حزب کمونیست» با کومه‌له متحد شده‌اند، می‌نگرند. رفیق مُهتدی که دیگر از تشخیص درد فارغ شده و ثابت هم کرده است که این یک درد طبیعی است که پرولتاریای مشخص حق دارد به آن مبتلا باشد، راه درمان را پیش می‌کشد: حقوق ویژه به کومه‌له بدهید همه چیز روبراه خواهد شد. کومه‌له به کارگری که تحت تأثیر تبلیغات ناسیونالیستی قرار دارد و گویا از هر غیر گُردی می‌ترسد خواهد گفت نترس! منم! کومه‌له! خودم هستم! گُرد هستم! هم جنس تو! هم زبان تو! همان که با هم مدرسه می‌رفتیم و بعد از قیام بهمن با هم سلاح برداشتیم و با هم جنگیدیم! آنوقت کارگر گُرد با اطمینان به صفوف «حزب کمونیست ایران» و یا اگر بخواهیم دقیق صحبت کنیم به شاخه کردستان این حزب یعنی کومه‌له می‌پیوندد. ببینیم خود رفیق مُهتدی همین حرف‌ها را که جز از ناسیونالیسم افراطی از هیچ چیز دیگری نمی‌تواند آب بخورد، با لهجه نیمه مارکسیستی خود چگونه بیان می‌کند: «به نظر ما نام کومه‌له باید بر روی تشکیلات حزب در کردستان بماند. به این ترتیب ما می‌توانیم به کارگران و زحمتکشان کردستان بگوئیم که شما در حزب کمونیست با همان کومه‌له خودی و قابل اعتماد با همان نیروی صادق و پیگیری سروکار دارید که در شرایط سخت بار آمده و در برابر چشمان شما از آزمایش‌های فراوانی سربلند بیرون آمده است، با همان مبارزانی سروکار دارید که سال‌هاست با شما زندگی و مبارزه کرده‌اند و همراه شما در پیشاپیش شما برای حقوق و آزادی‌تان جنگیده‌اند. شما باز هم با همان انقلابیون پیشرو و پاکدامنی روبرو هستید که دست از منافع اصولی و پایدار شما برنداشتند و حتی وقتی که خودتان هم در مقاطعی منافعتان را تشخیص نمی‌دادید و به راه اشتباه می‌رفتید، آنها دچار عوام‌فریبی^{۳۴} نشدند حقیقت را به شما گفتند و نترسیدند از اینکه در اقلیت بیفتند، شما با همان کسانی طرف هستید که به بخشی از فرهنگ و ذهنیت و زندگی شما تبدیل شده‌اند و بخشی از خانواده‌هایتان، بخشی از خودتان را تشکیل می‌دهند و سرودهایشان بر لب‌های جوانان شهرها و روستاهای کردستان جاری است» (همانجا، صفحه ۲۴).

خلاصه کومه‌له به نحو غریبی با ناسیونالیسم بورژوایی و نفوذ آن در کارگران کردستان مقابله می‌کند: برای آنکه تبلیغات ناسیونالیستی بورژوایی را خنثی کنیم خودمان به تبلیغات ناسیونالیستی دست می‌زنیم!

^{۳۴} کاش رفیق مُهتدی که در این سلسله سخنرانی‌های خود چنین شیفته «پرولتاریای مشخص» شده و می‌خواهد واقع‌بین باشد - برخلاف جاهای دیگر که بی‌جهت بلندپروازی و آرمان‌پرستی سوسیالیستی افراطی او خود نشان می‌دهد تصویر کارگر ساده و ابلهی را برای ما توصیف می‌کند که گویا در واقع امر وجود دارد که تا با او به زبان کردی سلام نکنی جواب نمی‌دهد - لطف می‌کرد و یک مثال «مشخص» هم از موردی می‌آورد که مردم کردستان اشتباه کردند، ولی کومه‌له راه درست را به آنها نشان داد و فریب عوام‌فریبی را نخورد. کومه‌له حتی یک سال پس از قیام بهمن هنوز به عنوان خواست‌های خود، قطعنامه مهاباد را تکرار می‌کرد که در آن آمده بود «به منظور تبدیل ارتش ارتجاعی به ارتش خلقی باید ارتش از عناصر ضد انقلابی تصفیه گردد».

برای آنکه سلاح ناسیونالیسم را از دست بورژوازی بگیریم خودمان نیز سلاح ناسیونالیسم را در دست می‌گیریم! و در راه این ناسیونالیسم رفیق مُهتدی چنان افراط می‌کند که در یک جا حتی جمله‌ای می‌گوید که بیشتر، سخنرانی‌های معتقدین به نژاد برتر و آبرمرد و غیره و غیره را به خاطر می‌آورد: «جنبش کنونی خلق گُرد درست به اعتبار کومه‌له، به اعتبار حضور پرولتاریای انقلابی در رهبری^{۳۵} و هدایت آن از همه جنبش‌های ملی و آزادی‌بخش دارای تمایز است» (همانجا، ص ۳۲، تأکید از ماست). پس از آنکه کومه‌له هرگونه انقلاب اجتماعی را از انقلاب بلشویک به این طرف از طرف پرولتاریا تا زمان تصویب برنامه حزب کمونیست خودش و «اتحاد مبارزان کمونیست» انکار کرد، حالا نوبت آن رسیده است که بگوید اگر لاقلاً در تمام دوران تاریخ یک انقلاب اجتماعی، یعنی انقلاب اجتماعی اکبر وجود داشته است که به اندازه انقلاب اجتماعی‌ای که با تصویب برنامه «حزب کمونیست» قرار است صورت بگیرد برابری می‌کند، در جهان هیچ «جنبش ملی و آزادی‌بخشی» هم‌تراز جنبشی که او در آن شرکت دارد وجود نداشته و ندارد. کاش رفیق مُهتدی بلد بود «شرم» کند.

خلاصه کنیم: «پرولتاریای مشخص» کردستان به هر حال تحت تأثیر ناسیونالیسم بورژوایی قرار دارد، در کردستان تنها عنصر انترناسیونالیست، کومه‌له است. ولی کومه‌له برای اینکه بتواند این کارگران ناسیونالیست را به صفوف «حزب کمونیست» بکشد، نه از طریق آگاه کردن کارگران و سعی در زدودن توهمات ناسیونالیستی آنها بلکه اتفاقاً از طریق همین رگ خواب ناسیونالیستی‌شان وارد می‌شود. کومه‌له این کارگران کردستان را نه با تبلیغ برنامه پرولتری که بر اساس انترناسیولیسم پرولتری تنظیم شده، بلکه با تکیه بر «فرهنگ و ذهنیت» آنها که قبلاً به ما گفته بود به هر حال به توهمات ناسیونالیستی آغشته است و سرودهای کومه‌له که شاید به این دلیل که به زبان گُردی هستند بر دل این کارگران ناسیونالیست می‌نشیند به صفوف حزب فرا می‌خواند. هیچکس نباید در انترناسیونالیست بودن کومه‌له شک کند، ولی:

چون که با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

وقتی پرولتاریا به ناسیونالیسم بورژوایی آلوده است، آیا کومه‌له می‌تواند جز با زبان ناسیونالیسم توجه او را به خود جلب کند؟ حالا می‌فهمید که چرا کومه‌له «حق ویژه» می‌خواهد؟ او در شرایط دشواری قرار دارد. پرولتاریای کردستان برای اینکه به صفوف «حزب کمونیست» وارد شود از او «تضمین» می‌خواهد و مانند یک خُرده‌بورژوازی بسیار حسابگر به کومه‌له می‌گوید: من نه این فارس‌ها را می‌شناسم و نه زبان‌شان را می‌فهمم به همین دلیل هم هیچ اعتمادی به آنها ندارم، من تو را می‌شناسم که هم‌زبان منی، هم محلی منی و به حساب تو به حزب وارد می‌شوم و کومه‌له هم برای اینکه به این خُرده‌بورژوازی حسابگر تضمین بدهد، اساسنامه «حزب کمونیست ایران» را مقابلش می‌گذارد و توجهش را به «آئین نامه حقوق و اختیارات ویژه کومه‌له» جلب می‌کند و برای او توضیح می‌دهد که کمیته مرکزی «حزب کمونیست ایران» هیچ گونه

^{۳۵} زمانی بود که کومه‌له برای حزب دمکرات توضیح می‌داد که: «تنها آن حزب، سازمان و یا شخصیتی می‌تواند واقعاً رهبری مبارزات یک خلق را به دست داشته باشد که صادقانه، فروتنانه و فعالانه به آن خلق خدمت کند... آنها که به سوی تفرقه‌اندازان می‌خزند هرگز نمی‌توانند با فشار و ارعاب و «امضاء گرفتن» رهبری واقعی یک خلق را به دست آورند» (اعلامیه توضیح کومه‌له درباره حوادث ۱۷ دیماه مهاباد... به تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۲۱). تأکید روی فروتنانه از ماست برای جلب نظر کومه‌له به آن. ولی بعداً پس از دستیابی به «مارکسیسم انقلابی» در کنگره دوم ظاهراً کومه‌له متقاعد شده که برای اثبات رهبری بر یک خلق مانند موارد دیگر صرف ادعا و اعلام یک جانبه کافی است.

دخالتی در کارهای کومه‌له ندارد و فقط طبق تبصره ماده دوم، یک وظیفه گزارش دهی به کمیته مرکزی «حزب کمونیست» برای کومه‌له شناخته شده است که آن هم فرمالیته است، زیرا بعدش گفته نشده که کمیته مرکزی «حزب کمونیست» با این گزارش چه می‌کند و مثلاً اگر گزارش را ناقص دید چه کاری از او ساخته است. شاید هم در گوشی راجع به نقش واقعی اعضای غیرکومه‌له‌ای کمیته مرکزی حرف‌های دیگری هم بزند برای اینکه به این کارگر نگران «تضمین» بیشتری بدهد.

خوب حالا بپردازیم به دلیل دیگری که رفیق مُهتدی برای مطالبه «حق ویژه» برای کومه‌له دارد. اول به زبان خودمان حرف‌های رفیق مُهتدی را خلاصه می‌کنیم و بعد به خودش مراجعه می‌کنیم. از نظر ما خلاصه حرف رفیق مُهتدی این است که این امر که ما می‌گوییم پرولتاریای کردستان با پرولتاریای ایران پیوسته است فقط یکی از حالات ممکن را منعکس می‌کند و در واقع ممکن است که این طور باشد و یا فعلاً این طور است و یا روشنتر فعلاً به نفع ما است که این طور باشد. ولی دو حالت دیگر را هم باید تصور کرد و از هم اکنون همانطور که خودمان را با تشکیل «حزب کمونیست ایران» برای حالت اول آماده کرده‌ایم، برای آن دو حالت هم باید آماده کنیم.

این دو حالت این است که ممکن است انقلاب در کردستان به نتیجه برسد درحالی که در سایر نقاط ایران یا شکست خورده باشد و یا درحال رکود باشد، در این صورت آیا پرولتاریای کردستان حق ندارد اعلام استقلال کند؟ و آیا در آن صورت حزب کمونیست کردستان احتیاج نیست؟

حالت دوم: ممکن است امپریالیست‌ها تصمیم بگیرند یک کردستان واحد تشکیل دهند، آیا این کردستان واحد به حزب کمونیست کردستان احتیاج ندارد؟

در این دو حالت، اگر ما فقط یک حزب کمونیست سراسری یک پارچه برای تمام ایران داشته باشیم، پرولتاریای کردستان بعد از استقلال سرش بی‌کلاه می‌ماند؟ با یک تکه از یک حزب سراسری چه می‌شود کرد؟ ما احتیاج به یک سازمانی داریم که مستقل از هر سازمان سراسری، همه لوازم یک حزب را از هم اکنون در خود داشته باشد تا اگر روزی روزگاری اتفاقی افتاد پرولتاریای کردستان دست خالی و یا حداکثر صاحب قطعات اوراق شده بخشی از یک حزبی که کمیته مرکزی‌اش حالا در یک کشور دیگر است، نباشد. عین گفته‌های مُهتدی در این مورد چنین است: «این‌طور نیست که هیچ وقت و تحت هیچ شرایطی ما حزب کمونیست کردستان را نتوانیم بپذیریم. عوامل و فاکتورهای مختلفی بر مبنای مصالح پرولتاریا به ما حُکم می‌کند که چگونه حزبی بسازیم. فرض کنید در مقطعی جنبش انقلابی کردستان بتواند به استراتژی ما در این جنبش مسلحانه که عبارت از در هم شکستن و برچیدن نیروهای سرکوبگر و کسب حق تعیین سرنوشت از راه قهرآمیز است، تحقق ببخشد و این هم در شرایطی تحقق پیدا کند که در بقیه ایران ارتجاع حاکم باشد و یا اینکه ما با یک دوره رکود نسبتاً طولانی مبارزه طبقاتی روبرو باشیم که دورمایی برای اعتلایش نمی‌بینیم. آیا در آن صورت، مُجاز و منطقی نخواهد بود که کردستان در صورت توانایی حساب خود را از ایران جدا کند؟ مگر ما حق تعیین سرنوشت برای ملت‌ها را فقط برای این به رسمیت می‌شناسیم که هر موقع بورژوازی مصلحت دید از آن استفاده کند؟ چرا موقعی که مصالح مبارزه طبقاتی پرولتاریا، امر دُم‌کراسی و سوسیالیسم چنین چیزی را ایجاب کند، خود طبقه کارگر نایستی از این حق جدایی استفاده کند؟ خوب، روشن است که در صورت پیش آمدن چنین حالتی حزب کمونیست کردستان را باید تشکیل داد، بعضی از رفقا روی این نکته تأکید گذاشتند که احتمال دارد که جدایی کردستان نه توسط پرولتاریا،

بلکه در اثر فعل و انفعالاتی بین‌المللی و منطقه‌ای و به هر حال خارج از اراده یا خواست طبقه کارگر تحقق پیدا کند. آری، اینهم محتمل است. گر چه چنین احتمالی وجود دارد و نمی‌توان آن را نادیده گرفت، اما ما حزمان را براساس این احتمال بنیان نمی‌گذاریم. آنچه که اکنون واقعیت دارد عبارت از امکان تحقق سوسیالیسم در این کشور معین است. منتهی بدیهی است که چنانچه یک چنین وضعیتی پیش بیاید، در آن صورت حزب کمونیست ایران و تشکیلات کردستان آن، این قابلیت انعطاف را خواهند داشت که به موقع جواب مناسب هم به آن بدهند. در آستانه وقوع چنین احتمالی البته باید حزب کمونیست کردستان را تشکیل داد زیرا معنای جدایی این نیست که خلق گرد از ایران جدا بشود، ولی کمونیست‌های کردستان در طرف دیگر مرز بمانند! روشن است که آنها با ملت‌شان می‌روند تا انقلاب را همان جا سازمان‌دهی کنند.^{۳۶}

کومه‌له در این اظهارات خود به واقع دوراندیشی پرولتری را با حسابگری خرده‌بورژوازی به هم آمیخته است! و با یک دست دو هندوانه برمی‌دارد. از یک طرف خود را متحد پرولتاریای سراسر ایران اعلام می‌کند، از طرف دیگر مراقب آن است که در صورت جدایی، کوله بارش را از همین اکنون بسته باشد. این است درک کاسبکارانه کومه‌له از اصل «حق ملل در تعیین سرنوشت خود»! از زمانی که کومه‌له به «مارکسیسم انقلابی» دست یافته بود ما می‌دیدیم که کومه‌له مدام به پروپای این و آن می‌پیچد که چرا فقط می‌گویند اصل «حق ملل در تعیین سرنوشت خود» مورد قبول ما است و چرا عبارت «حق جدا شدن» را ذکر نمی‌کنند و بعد این امر را به «شوینیسیم فارس»، غیره و غیره نسبت می‌داد. البته در آغاز می‌شد قصد کومه‌له را دقیقاً فهمید و می‌شد به راحتی گفت که مسئله‌ای نیست کسی که اصل «حق ملل در تعیین سرنوشت خود» را به طور مطلق می‌پذیرد، مسلماً حق جدایی را نیز پذیرفته است. ممکن بود بگوییم برای اینکه در دهان کومه‌له بیفتند در نوشته‌های بعدی این را هم اضافه کنیم، ولی این سخنرانی رفیق مُهتدی مسئله را روشن کرد و نشان داد که این تأکید غیرعادی کومه‌له بر «حق جدایی» برای خاکی کردن جاده رفقای حزبی آینده‌اش بوده است و می‌خواسته است به آنها بگوید که من یک دلم در ایران است و یک دل دیگرم در کردستان آزاد و باید حق داشته باشم طوری رفتار کنم که هم اگر کار انقلاب (البته به معنایی که کومه‌له از انقلاب می‌فهمد) در ایران بالا گرفت، سهم شیر به من برسد و هم اگر کردستان آزاد بوجود آمد من همه کاره باشم. این است اساس درک کوتاه‌نظرانه کومه‌له که سعی می‌کند آن را با اصل «حق ملل در تعیین سرنوشت خود» توجیه نماید.

ولی آیا با تکیه به اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خود واقعاً می‌توان این سیاست شترمرغی و آن تشکیلات بی‌بند و باری را که کومه‌له می‌خواهد، توجیه کرد؟ آیا حق ملل در تعیین سرنوشت خود به یک سازمان کمونیستی اجازه می‌دهد که در همان حالی که برنامه‌ای را اعلام می‌کند، پنهانی خودش را برای اجرای برنامه دیگری آماده نماید؟ و در عین آنکه تشکیلاتی را به عنوان حزب کمونیست می‌پذیرد در درون آن نطفه یک حزب دیگر را بپروراند؟ آیا برنامه صریح و روشن پرولتری و سازمان پولادین پرولتاریا همین‌ها هستند؟ آیا یک سازمان پرولتری حق دارد بگوید: با توجه به شرایط کنونی یا باید این کار را کرد یا باید آن کار را کرد، پس باید سازمانی بوجود آورد که بتواند برحسب مورد هر کدام از این دو کار را انجام دهد؟ خیر!

^{۳۶} پیشرو شماره ۵، صفحه ۲۲.

اگر اصل «حق ملل در تعیین سرنوشت خود» اعلام می‌کند که ملت‌ها حق دارند با رأی آزاد خود هر راهی را که می‌خواهند انتخاب کنند، درعین حال برای یک سازمان پرولتری این تکلیف صریح و روشن هم هست که باید با تحلیل «مناسبات اجتماعی» موجود تعیین کند که کدام سیاست با منافع پرولتاریا تطبیق می‌کند و قاطعانه در جهت تبلیغ و تحقق آن سیاست عمل کند و تشکیلات لازم را که حتماً باید بر اصل سانتالیسم دمکراتیک استوار باشد و در نتیجه هیچ‌گونه «حق ویژه» برای هیچ سازمان محلی در آن منظور نیست را بوجود آورد. تردید و دودلی در سیاست که رفیق مُهتدی آن را بیان می‌کند، خود را در سازمان‌شکنی کومه‌له نشان داده است. کومه‌له از یک طرف از همبستگی پرولتاریای کردستان با پرولتاریای ایران صحبت می‌کند و از یک طرف می‌پرسد اگر یک روز کردستان آزاد بوجود آمد، چه کنیم؟ و آن وقت می‌آید و آن حرف‌هایی را می‌زند که در بالا خواندیم و از همینجا می‌توان راجع به درجهٔ کمونیست بودن شنوندگان او قضاوت کرد. حالا می‌پردازیم به پیش پا افتاده‌ترین دلیل و شاید دلیل اصلی کومه‌له برای بپا کردن «حزب کمونیست ایران». رفیق مُهتدی می‌گوید: «اگر حزب دمکرات به سراغ متحدین خاص خود در ایران رفته است، ما زحمتکشان هم اتحاد طبقاتی خودمان را لازم داریم.» (پیشرو شماره ۱، صفحه ۲۱) این «حزب کمونیست» به یک معنا عکس‌العمل کومه‌له است در مقابل حزب دمکرات و شورای مقاومتش. رفیق مُهتدی باز در اینجا هم به سبک کاسبی کهنه‌کار برای «پرولتاریای مشخص» کردستان که در این جا او را «کارگر معمولی» نامیده است یک حساب سرانگشتی می‌کند و صرفهٔ این حزب کمونیست را برایش توضیح می‌دهد. او فراموش می‌کند که در اینجا با یک حزب کمونیست روبروست که علی‌القاعده می‌بایست برنامه‌ای واحد را برای کسب قدرت در سراسر کشور به پیش ببرد و برای «کارگر معمولی» خود در کردستان حساب می‌کند که آیا به صرف ما نیست که در سراسر ایران متحدینی داشته باشیم: «کسانی در تهران، خوزستان، اصفهان، فارس، شمال و آذربایجان که اگر هم نتوانستند سر کار بیایند، حداقل آن قدر نیرومند و بانفوذ باشند که نگذارند بار دیگر ارتش حکومت مرکزی به سهولت و بدون آن که با موج جنبشهای اعتراضی توده‌ای روبرو بشود، بدون اینکه در آنجا نیز کسی سینه خود را سپر گلوله کرده باشد به سوی کردستان روانه شود... پس بیایید برای تأمین منافع‌مان در سرتاسر ایران دست در دست متحدین قابل اعتمادی بگذاریم. آیا چنین استدلالی قانع‌کننده نیست؟ آیا درک این مطلب برای یک کارگر معمولی در کردستان دشوار است؟» (تکیه از ماست، صفحه ۲۱ همانجا) البته اینکه باید در سراسر ایران در جستجوی متحدین برای جنبش خلق گُرد بود و اینکه این متحدین باید نگذارند ارتش سرکوبگر به راحتی عمده نیروهایش را برای سرکوب جنبش خلق گُرد متمرکز کند حرفی نیست و اگر رفیق مُهتدی این حرف را به همین سادگی بیان می‌کرد جای هیچ انتقادی هم به او نبود، ولی آنچه در اینجا جالب است این است که رفیق مُهتدی برای «کارگر معمولی» گُرد خویش دارد از فوائد «حزب کمونیست ایران» صحبت می‌کند و برایش می‌گوید که حتی «منافع‌مان» در کردستان صرف‌نظر از آنچه در بیرون کردستان می‌گذرد در تشکیل چنین حزبی است و مطلب دیگر هم این است که چرا این متحدین جنبش خلق گُرد حتماً لازم است در «حزب کمونیست ایران» جمع آمده باشند. آیا این متحدین نمی‌توانند حتی کمونیست هم نباشند؟ آیا آن روزی که همین مجاهدین که حالا دیگر کومه‌له از شنیدن نامشان هم برآشفته می‌شود در «تهران، خوزستان، اصفهان، فارس، شمال و آذربایجان... سینهٔ خود را سپر گلوله» می‌کردند، همین امر باعث نمی‌شد دولت مرکزی نتواند تمام نیروی سرکوبش را در کردستان متمرکز کند؟

خلاصه رفیق مُهتدی همه کوشش خود را می‌کند تا به «پرولتاریای مشخص» و «کارگر معمولی» در کردستان ثابت کند که این «حزب کمونیست ایران» یک حزب کمونیست واقعی نیست که برنامه و تشکیلات مشخصی داشته باشد که بر همه چیز و همه کس حاکم باشد و هیچ ارگانی در آن نتواند از برنامه و تصمیمات مرکزیت آن سر باز زند. او برای این «کارگر معمولی» در خلال همه این جمله‌بندی‌های تو در تو، این توضیح ساده را می‌دهد که این حزبی است که اختیارش دست خودمان است، نگران نباشید! تنها چیزی که برای ما می‌ماند این است که مابه‌ازاء این «پرولتاریای مشخص» و «کارگر معمولی» را در کردستان پیدا کنیم. آیا کارگر معمولی در کردستان نسبت به کارگر فارس بدبین است؟ آیا خلق گُرد به انقلابیون غیرگُرد بدبین است؟ که لازم است به آنها تضمین داده شود و کومه‌له این تضمین را به حق ویژه برای خود تبدیل کند. تجربه بیش از چهار سال حضور ما به عنوان یک سازمانی که اساساً از روشنفکران غیرگُرد تشکیل شده بود در کردستان و همچنین تجربه سایر سازمان‌های غیرگُرد در کردستان و از آن وسیع‌تر تجربه آمیزش دوستانه هزاران کارگر گُرد با کارگران غیرگُرد در سراسر ایران نشان می‌دهد که همه فروزی که سخنان رفیق مُهتدی بر آنها استوار است، جز اباطیلی بی‌پایه نیست.^{۳۷} هرگز بین کارگران گُرد و فارس به دلیل ملّی یعنی گُرد بودن و فارس بودن در ایران سابقه اختلافی وجود نداشته و هرگز خلق گُرد نسبت به روشنفکران انقلابی و مخصوصاً نسبت به کمونیست‌های غیرگُرد جز اعتماد و اطمینان چیزی نشان نداده است. البته برای یک روشنفکر غیرگُرد که به زبان مردم آشنا نیست جوش خوردن با مردم گُرد اندکی دشوار است، ولی مهربانی، اعتماد و اطمینان این خلق به روشنفکران انقلابی حتّی مانع زبان را هم از میان برداشته است. زمانی که ما زبان آنها را نمی‌فهمیدیم آنها با نگاه‌های پُرمحبت‌شان به ما اطمینان می‌دادند. این «کارگر مشخص» که رفیق مُهتدی پیش کشیده و آن همه تنگ‌نظری ناسیونالیستی را به وی نسبت داده و بعد برای اطمینان خاطرش حق ویژه برای کومه‌له خواسته است، جز در ذهن و وجود خود رفیق مُهتدی و سایر رفقای حزب‌سازش وجود ندارد و ستم ملّی که امروز خلق گُرد از آن رنج می‌برد برخلاف آنچه که کومه‌له می‌خواهد جلوه دهد، اساساً حاصل سلطه «ملت فارس» نیست، بلکه حاصل سلطه امپریالیسم و روابط امپریالیستی بر کشور ماست. اگر امپریالیسم و رژیم‌های وابسته به آن برای سرکوب خلق‌های غیرفارس زبان فارسی را به آنها تحمیل می‌کند، حساب این کار را باید از حساب فارس‌ها جدا کرد و بسیار ابلهانه است که در این جا ما از ملت بزرگ فارس صحبت کنیم همان‌طور که زمانی لنین از «ملت بزرگ روس» صحبت می‌کرد. همان نیرویی که زبان فارسی را به خلق گُرد تحمیل می‌کند، همان نیرو هم لباس فرنگی را به فارس‌ها تحمیل کرد. در مورد نیروی سرکوب دولت مرکزی نیز دیگر لازم نیست ما برای کومه‌له توضیح دهیم که همواره استخوان‌بندی اصلی آن بخش از این نیرو که در کردستان فعال بوده است را خود گُردها تشکیل داده‌اند. اساساً حتّی طرح این بحث برای ما شرم‌آور است که بخواهیم به

^{۳۷} پیش از این، کومه‌له خود به این حقیقت اعتراف کرده است. در پیشرو ۲، صفحه ۲ می‌خوانیم: «با وجود سیاست‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی، دشمنی ملّی در بین مردم ملیت‌های مختلف ایران بسیار پایین است. گُردهایی که به خارج کردستان مسافرت می‌کنند، به خاطر زبان و لباس خود مورد دشمنی مردم سایر نواحی قرار نمی‌گیرند و به خوبی پذیرفته می‌شوند و در کردستان هیچ فارس یا تُرکی را به خاطر جنایت‌هایی که دولت نسبت به مردم گُرد روا می‌دارد، مورد اذیت و آزار قرار نمی‌دهند». البته ظاهراً در آن زمان کومه‌له به فکر حقوق ویژه برای خود نبود و احتیاجی نداشت که در واقعیات عینی به نفع خواست‌های ذهنی خود دست ببرد.

دنبال ملیت نیروهای سرکوب رژیم جمهوری اسلامی برگردیم، ولی وقتی کومه‌له به نیروهای سرکوب رژیم جمهوری اسلامی می‌گوید «نیروی اشغالگر» و بعد به دیگران پرخاش می‌کند که اگر شما هم انقلابی هستید چرا همین اصطلاح را به کار نمی‌برید، آنوقت ما ناگزیر می‌شویم توجه کومه‌له را به هزاران جاش جلب کنیم که بدون آنها نیروی سرکوب این رژیم در روستاهای کردستان قادر نبودند قدم از قدم بردارند و باز هم مجبوریم به کومه‌له بگوییم این جاش‌ها هم اکثراً از طرف استثمارگر محلی کردستان بسیج شده‌اند و نیروی سرکوب رژیم جمهوری اسلامی به این عبارت نه یک «نیروی اشغالگر»، بلکه یک نیروی بومی است. وقتی کومه‌له از «نیروی اشغالگر» صحبت می‌کند خاک به چشم خلق گُرد می‌پاشد تا خیل استثمارگرانی را که در سرزمین خودشان بسر می‌برند و به طور ارگانیک با رژیم وابسته در ایران مرتبط‌اند را نبینند. در حقیقت امر، روی سخن رفیق مُهتدی در این سلسله سخنرانی‌ها مخصوصاً در سخنرانی سوم با آن «کمونیست‌های» ناسیونالیستی است که در خود کومه‌له حضور دارند و ورود کومه‌له به «حزب کمونیست ایران» را از این لحاظ که بیم دارند این حزب تحت هژمونی «فارس‌ها» قرار گیرد، مورد انتقاد قرار می‌دهند. رفیق مُهتدی برای این‌هاست که «تضمین» می‌خواهد و به آنهاست که «اطمینان» می‌دهد و اینکه به جای آنها از «پرولتاریای مشخص» و «کارگر معمولی» صحبت می‌کند، این به خاطر طرز تکلمی است که کومه‌له از کنگره دوم به این طرف و پس از دستیابی به «مارکسیسم انقلابی» پیدا کرده است. رهبران کومه‌له در سخنان و نوشته‌های خود، خود را به عنوان «ما کارگران» و یا «ما زحمتکشان» مورد خطاب قرار می‌دهد و این «پرولتاریای مشخص» و یا «کارگر معمولی» نیز از همین نوع استعاره‌هاست.

«چند نمونه مشخص از طرز برخورد کومه‌له»

ما در این قسمت در دو بخش جداگانه به دو مسئله که در رابطه با کومه‌له و عملکرد و برخورد آن به ویژه اهمیت دارد، می‌پردازیم و سعی می‌کنیم در عمل، تزلزل‌ها و انحرافات کومه‌له را نشان دهیم. اول، انعکاس عملی سردرگمی تئوریک کومه‌له در رابطه با تحلیل ماهیت رژیم حاکم پس از قیام بهمن ۵۷ در برخورد این سازمان با مسئله خودمختاری و دوم، تبلیغات مبالغه‌آمیز این سازمان و سایر «نیروهای تشکیل‌دهنده حزب کمونیست» پیرامون این حزب. در قسمت اول مخصوصاً قصد ما این است که نشان دهیم چگونه فقدان یک تحلیل همه جانبه عینی از ماهیت قدرت دولتی پس از قیام بهمن در ایران، باعث می‌شود که کومه‌له نتواند بین جنبش خلق‌گردد برای خودمختاری با جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی خلق‌های سراسر ایران رابطه‌ای واقعی برقرار کند و در قسمت دوم مخصوصاً این امر را نشان می‌دهیم که چگونه مبالغه و گزافه‌گویی به عنوان دو عنصر تبلیغات بورژوازی به تبلیغات کومه‌له و شرکایش در «حزب کمونیست ایران» رنگ بورژوازی داده است.

آ کومه‌له نمی‌تواند خودمختاری در کردستان را با جنبش انقلابی در ایران پیوند بزند.

نگاهی به ماده دو فصل سه طرح کومه‌له برای خودمختاری نشان می‌دهد که از نظر طراحان این طرح، حکومت خودمختار کردستان با قانون اساسی‌ای که در این طرح برایش توصیف شده در شرایط وجود دیکتاتوری در سایر قسمت‌های ایران حتی در شکل جمهوری اسلامی آن قابل تحقق است «در کردستان خودمختار ارتش و سپاه پاسداران و دیگر نیروهای مسلح حرف‌های برجیده شده...». ذکر این مطلب مستلزم فرض وجود ارتش و سپاه پاسداران در سایر مناطق ایران است. فرض وجود ارتش یعنی فرض رژیم

دیکتاتوری و فرض وجود سپاه پاسداران یعنی فرض وجود رژیم جمهوری اسلامی.

پس از دسترسی به «مارکسیسم انقلابی» نیز کومه‌له این اندیشه زهرآلود را سعی می‌کند به ذهن توده‌های خلق گُرد جای دهد که گویا در شرایط برقراری «دیکتاتوری بورژوایی» در ایران به عنوان ضربه‌ای به آن می‌توان در کردستان به خودمختاری واقعی و یا حداقل به آن خودمختاری عجیبی که همین کنفرانس کومه‌له برای خودمختاری کردستان پیشنهاد می‌کند، دست یافت.

اساساً این دیدگاه را کومه‌له در درک خود از خودمختاری همواره به طور ضمنی و تقریباً بی‌سروصدا گنجانده است. در اسناد کنفرانس شهریور ۶۰ که تقریباً با دستپاچگی تشکیل شد تا «قیام» قریب‌الوقوع را پیش‌بینی کند و رهنمودهای لازم را بدهد، تا مبدا کومه‌له در این زمینه از سایر اپورتونیست‌ها عقب بماند، این نظر کومه‌له با صراحت ابراز شد «تحقق خودمختاری، مبارزه طبقاتی»^{۳۸} را رشد و توسعه داده و زمینه را برای ارتقاء آگاهی و تشکل کارگران و زحمتکشان فراهم می‌سازد و به مثابه ضربه‌ای است که بر دیکتاتوری بورژوایی در ایران وارد می‌آید. و در اینجا است که کومه‌له حتی از شعار «خودمختاری برای کردستان و دُمکراسی برای ایران» حزب دمکرات هم عقب می‌نشیند و شعار خودمختاری برای کردستان و دیکتاتوری برای ایران را به جای آن می‌گذارد.

البته پیش از کنگره دوم، کومه‌له همراه با دمکرات و فداییان خلق و ماموستا شیخ عزالدین حسینی طرح خودمختاری را حتی برای مذاکره به رژیم جمهوری اسلامی پیشنهاد کرد و مثلاً در طرح ۲۶ ماده‌ای صراحتاً یک حکومت خودمختار با قانون اساسی کاملاً بورژوایی را در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی پذیرفت و حتی بیش از آن قطعنامه مه‌باد را مورد تأیید قرار داد که در آن از دولت بعد از قیام به عنوان «دولت انقلابی» نام برده شده بود.^{۳۹}

^{۳۸} کومه‌له برای خودمختاری به مبارزه ملی تکیه می‌کند و مبارزه طبقاتی را به بعد از خودمختاری موکول می‌نماید. در حالی که ماهیت این خودمختاری را مبارزه طبقاتی‌ای که قبل از تحقق آن جریان دارد، تعیین می‌کند.

^{۳۹} ما می‌توانستیم به تبعیت خود کومه‌له این کارها را به حساب «پوپولیسم» او بگذاریم هرگاه کومه‌له همراه با شرکای حزب‌ساز خود باد در گلو نمی‌انداخت و نمی‌گفت: «حزب ما حزب نیروهایی است که چه آن زمان که جریانات اپوزیسیون خُرده‌بورژوایی چون مجاهد و فدائی توده‌ها را به حمایت از جمهوری اسلامی فرامی‌خواندند و چه در زمانی که توحش بورژوازی اینان را به آنارشیزم، لیبرالیسم و انفعال کشانید! ثابت قدم از سیاست‌ها و شعارهای مستقل پرولتری پیروی کردند». (بیانیه کنگره مؤسس ۱۳۶۲/۵/۱۱) مسلماً این نیروها به خوبی می‌دانند که فدائی عنوانی کلی است که در ایران بعد از قیام بسیاری از نیروهای «نافدایی» به دروغ به خود بسته‌اند و خود این نیروها در پاسخی که به نامه ما دادند این امر را به رُخ ما کشیدند، ولی حالا که می‌خواهند لجن‌پراکنی کنند، ناگهان «فدائی» برای آنها به یک جریان واحد تبدیل می‌شود و آنهم فقط جریانی که مردم را به حمایت از رژیم دعوت می‌کند. ما به کومه‌له گوشزد می‌کنیم که به یاد بیاورید آن زمانی که او به دنبال تحلیل‌های «پهلوان پنبه‌های پیکار» (رفیق اشرف در مصاحبه خود در اوائل خرداد ۵۸ با این بیان استعاری ارزیابی خود را از سازمان پیکار ارائه کرد و جریان تاریخ با چه قساوت دردآوری صحت این ارزیابی را در مورد سردمداران پیکار به اثبات رساند و آیا ستایشگران دیروز پیکار در روز فلاکت با او بی‌رحمانه‌تر از تاریخ رفتار نکردند؟) در خیمه‌شب‌بازی انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت می‌کرد و به این ترتیب در عین حال بر قانون اساسی و مجلس خبرگان کذایی صحنه می‌گذاشت، بیش از یک سال از آن زمانی گذشته بود که ما چریک‌های فدائی خلق ایران اعلام کرده بودیم که این رژیم هم رژیم و ابسته به امپریالیسم است و باید این خیمه‌شب‌بازی‌ها را برای توده‌ها افشاء نمود و نه آنکه مانند عروسک‌هایی در آنها به بازی مشغول شد. کومه‌له در شرایطی در انتخابات مجلس شرکت می‌کرد که خودش اعلام می‌نمود: «ما در شرایطی در این انتخابات شرکت می‌کنیم که: رژیم حاکم بر ایران هنوز مشغول سرکوب خونین و قلع و قمع خلق ترکمن می‌باشد و می‌خواهد دستاوردهای مبارزات

کومه‌له در مورد شناخت ماهیت رژیم جمهوری اسلامی چنان سردرگم است که حتی در شهریور ۶۰ نیز هنوز گمان می‌کند که علت فعال شدن ارتش در جنگ کردستان آن است که این ارتش چشم انداز سقوط رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک رژیم به قول کومه‌له «مطلوب» سرمایه انحصاری را می‌بیند. در اسناد کنفرانس شهریور ۶۰ می‌خوانیم «شرکت فعالانه ارتش در یورش‌های اخیر رژیم به بعضی مناطق کردستان... حاکی از این نیز هست که فرماندهان ارتش حل مشکلات آینده بورژوازی ایران را در نظر داشته و در پی فراهم کردن زمینه برای سرکار آمدن و تثبیت دیکتاتوری مطلوب سرمایه انحصاری در ایران» می‌باشند. کومه‌له با همه انتقاداتی که به مجاهدین و بنی‌صدر می‌کند عملاً در توضیح رابطه ارتش با رژیم جمهوری اسلامی یعنی اساسی‌ترین مسئله برای انقلاب ایران در این مرحله همان تحلیل آنها را می‌پذیرد: ارتش در خدمت رژیم جمهوری اسلامی نیست، بلکه زمینه را برای جایگزین کردن این رژیم با رژیم دیگر فراهم می‌کند. و این برخورد با ارتش و جدا کردن حسابش از رژیم در تمام تحلیل‌های ضدانقلابی و غیرانقلابی از آغاز پیدایش این رژیم اساس کار را تشکیل می‌داد و بسیاری از به اصطلاح کمونیست‌ها نیز این امر را به تحلیل‌های خود وارد کرده‌اند. اینکه ما بپذیریم ارتش به طور استراتژیک در خدمت امپریالیسم است و با هیچ رژیم سیاسی برای همیشه هم قسم نمی‌شود، یک چیز است و اینکه بفهمیم به طور تاکتیکی ارتش با تمام نیرویش از همان روز اول کاملاً در جهت تثبیت رژیم جمهوری اسلامی عمل کرده و در خدمت آن بوده است، چیز دیگری است. البته تبلیغات امپریالیستی و ضدانقلابی همواره می‌کوشد دست ارتش را از جنایات این رژیم بشوید، ولی آیا بدون حمایت همه جانبه این ارتش این رژیم حتی می‌توانست به یکی از این ده‌ها هزار جنایت دست بزند؟ اختلاف بین ارتش وابسته به امپریالیسم و رژیم‌های سیاسی وابسته به امپریالیسم به طور کلی امر غیرقابل تصویری نیست. کودتاهای گوناگون در کشورهای وابسته از طرف ارتش این امر را به خوبی نشان می‌دهد. ولی، برای قائل شدن به چنین اختلافی یک نیروی مدعی مارکسیست بودن نباید صرفاً به تصور و تخیل خود پناه ببرد و یا در دام تبلیغات ضدانقلابیون و سازشکاران بیفتد، بلکه لازم است در این مورد نظر خود را بر داده‌های عینی و واقعیت امور استوار کند. ممکن است یک نیروی انقلابی در شرایطی این اطلاعات را در اختیار نداشته باشد، در این صورت بهتر است اظهار نظر نکند. بسیاری مواردی که نیروهای انقلابی به دلیل نداشتن اطلاعات مشخص قادر به اظهار نظر در باب آنها نیستند. ولی نیروئی که بدون اطلاعات در مورد مشخص اظهار نظر می‌کند، در آخرین تحلیل تمایلات عملی و خواست‌های قلبی خود را جایگزین واقعیات می‌کند.

زحمتکشان ترکمن صحرا را از آنها پس بگیرد» (اطلاعیه شماره ۱ کومه‌له درباره انتخابات مجلس شورای ملی، ۱۳۵۸/۱۲/۳) و با خوش‌خیالی فکر می‌کرد که آرائی که به دست می‌آورد «ممکن است باعث شود که او بتواند به مجلس راه پیدا» کند. (همان جا)

ب کومه‌له برای «حزب کمونیست ایران» به روال تبلیغات بورژوایی مبالغه و گزافه‌گویی می‌کند

ما در پاسخ خود به نامه «کمیته برگزارکننده...» از گزافه‌گویی و مبالغه «نیروهای برنامه حزب کمونیست» صحبت کردیم و در اینجا از میان ده‌ها و صدها نمونه یکی را ارائه می‌کنیم. در پیشرو شماره ۴ مقاله (علیه بینش و سبک کار «در خود») صفحه ۱۱ کومه‌له می‌نویسد: «بعد از اعلام برنامه^{۴۰} حزب کمونیست دورانی تازه در مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی آغاز گشته است».

آیا گزافه‌گوئی از این بیشتر هم می‌شود؟ چگونه یک برنامه توانسته بلافاصله چنین اثری از خود بروز دهد؟ البته ممکن است که پس از سال‌ها کار روی یک برنامه و پذیرفته شدن آن از طرف پرولتاریا و مادیت یافتن مواد آن در یک بازگشت به عقب ارزیابی شود که برنامه آغازگر دوران تازه‌ای بوده است، ولی آیا «برنامه حزب کمونیست» در کجا مادیت یافته است و چه عملی بر اساس آن صورت گرفته است که پیشاپیش از طرف تنظیم‌کنندگان آن، «دوران» ساز تلقی می‌شود؟ برنامه‌ای که به شهادت همین مقاله حتی در درون صفوف خود کومه‌له هم مورد قبول نیست و خارج از کومه‌له و «اتحاد مبارزان کمونیست» هیچ مدافع دیگری هم ندارد و پرولتاریای ایران نیز به طور کلی از وجود آن بی‌خبر است، آیا این گزافه‌گویی‌ها به تبلیغات بورژوازی متقلب برای اجناس بنجل خود شبیه نیست؟ آیا این روشنفکران در کار تئوری‌پردازی و تبلیغات تئوریک خود به شیوه دکانداران حقه‌باز و چرب‌زبان برای کالای بنجل خود بازارگرمی می‌کنند؟ آیا گزافه‌گویی و مبالغه از این بیشتر می‌شود که کومه‌له پس از پذیرفتن برنامه‌ای که «اتحاد مبارزان کمونیست» بی‌هیچ گونه پشتوانه پراتیک مبارزاتی روی کاغذ سرهم‌بندی کرده بود، اعلام داشت که با «تصویب برنامه حزب کمونیست... دوران تازه‌ای در حیات جنبش طبقه کارگر ایران بوجود آمد. دورانی که طبقه کارگر ایران می‌رود... انقلاب اجتماعی دیگری را سازمان دهد، انقلاب اجتماعی‌ای که برای یک بار دیگر پس از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ پرچم پرشکوه سوسیالیسم را بر فراز ویرانه‌های نظام پوسیده سرمایه‌داری به اهتزاز درآورد».^{۴۱}

این عبارات فقط از قلم کسانی ممکن است تراوش کند که در به بازی گرفتن مقدسات پرولتاریا هیچ حد و مرزی برای خود نمی‌شناسد و در اهانت به امر کبیر انقلاب او، هیچ «شرم» به خود راه نمی‌دهند. پس از انقلاب اجتماعی اکتبر، دیگر هیچ تحولی در جهان که لایق این نام باشد رخ نداده است تا زمانی که کومه‌له و «اتحاد مبارزان کمونیست» در کردستان ایران برنامه‌شان را تصویب کردند! همان کومه‌له‌ای که وقتی قطعه‌ای از منطقه آزاد شده کردستان به دستش افتاد برای آنکه از تغییر «مناسبات اجتماعی» یعنی برانداختن نفوذ خان‌ها و ملاکین و سایر استثمارگران و سپردن زمین‌ها به کسانی که روی آنها کار می‌کنند طفره برود یعنی برای اینکه از همین حداقل «انقلاب اجتماعی» هم سر باز زند، به این بیان کودکانه و به ظاهر فوق مارکسیستی متوسل شد که «حال افزایش یافتن تعداد کسانی که به کار کشاورزی اشتغال دارند چه خاصیتی دارد» (پیشرو شماره ۱، صفحه ۶) چنین کسانی از ما می‌خواهند «شرم» کنیم.

^{۴۰} «برنامه‌ای که آغازی نوین در مبارزه طبقاتی پرولتاریا در سطح ایران و جهان را نوید می‌دهد». (پیشرو ۴، صفحه ۴۲).

^{۴۱} پیشرو شماره ۵، صفحه ۲ و ۳.

همین خود محوربینی را ما در جریان حزب‌سازی کومه‌له می‌بینیم و کومه‌له گمان می‌کند که با اعلام حزب یک «قطب‌بندی» جدید در نیروهای درون جنبش بوجود می‌آید. همه آنها که حزب را قبول دارند در یک صف می‌ایستند و همه آنها که مخالف حزب‌اند به همدیگر نزدیک می‌شوند و در یک صف می‌ایستند: «قطب‌بندی مهمی اینک در جریان شکل‌گیری است، همراه با تشکیل حزب کمونیست مخالفین رویزیونیست ما نیز می‌کوشند حول پرچم واحدی گرد آیند».^{۴۲} کومه‌له و شرکای او نمی‌فهمند که این رود پُرخروش مبارزه طبقاتی است که جریان تعیین‌کننده جناح‌بندی‌های درون جنبش است، نه اراده این یا آن روشنفکری که یک روز تصمیم می‌گیرند به خیال خودشان کار «پرسروصدایی» بکنند. اگر کومه‌له اندکی به جریان واقعی زندگی نگاه می‌کرد، می‌دید که چه جریان نیرومندی این پراکندگی نیروها را باعث شده و می‌فهمید که این جریان که هم چنان پُرخروش به توهمات و تصورات نیروهای سیاسی می‌تازد، هنوز پس از تشکیل «حزب کمونیست ایران» نیز موجب تلاشی و پراکندگی هرچه بیشتر بسیاری از این نیروها می‌شود. این جریان با دیدن «حزب کمونیست ایران» خم به ابرو نمی‌آورد و چه بسا خیلی زود موجب آن شود که در درون همین حزب نوساز هم رخنه‌هایی ایجاد شود.^{۴۳}

به هر حال ما به «نیروهای حزب کمونیست» و در پیشاپیش آنها به کومه‌له اطمینان می‌دهیم که هرگز چنین قطب‌بندی بوجود نخواهد آمد.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
بهمن ماه سال ۶۲

^{۴۲} توضیحات کمیته برگزارکننده... در پاسخ نامه چریکهای فدائی خلق ایران، ۱۳۶۲/۴/۲۶.
^{۴۳} زمانی بود که مجاهدین نیز ادعا می‌کردند و امروز هم اندکی کمرنگ‌تر ادعا می‌کنند که با تشکیل شورای ملی مقاومت «قطب‌بندی» جدیدی از نیروهای درون جنبش بوجود خواهد آمد و آنها که با شورا هستند که طبیعتاً با شورا هستند و آنها هم که با آن مخالفند با یکدیگر متحد می‌شوند. خلاصه دو قطب‌بندی شورائی‌ها و «شورا شکن»‌ها بوجود می‌آید، ولی جریان واقعی امور نشان داد که این شورا نتوانست این قطب‌بندی را بوجود آورد. در بیرون شورا، مخالفین شورا نه تنها در مقابل شورا به یکدیگر نزدیک نشدند، بلکه روزبه‌روز بر تفرقه و پراکندگی‌شان افزوده شد و در داخل شورا نیز آنهایی که زمانی اتحادشان را به یکدیگر تبریک می‌گفتند، دارند به هم نق می‌زنند. یکی بیرون می‌آید و دیگری حتی نای بیرون آمدن از شورا را ندارد. ولی مجاهدین در مقایسه با کومه‌له به دو دلیل برحق‌تر بودند. اول اینکه آنها ادعای مارکسیست بودن و پیشاهنگ پرولتاریا بودن را ندارند و دیگر آنکه آنها لااقل در یک دوره کوتاه با عملیات مسلحانه سراسری خود موجودیت رژیم موجود را به طور جدی مورد تهدید قرار دادند.